

آب در خوابگاه مورچگان

پاسخ به نقد مندرج در «سایت روزنه» به کتاب «**کمونیسم کارگری حکمت، جلد اول: بررسی و نقد مسائل بنیادی "یک دنیای بهتر"**» نوشته سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته.

اخیراً در «سایت روزنه»، نزدیک به «حزب کمونیست کارگری ایران»، «نقدی» زیر عنوان «**لجن پراکنی از طریق سایت اندیشه و پیکار علیه منصور حکمت**» به قلم شخصی به نام جمال زمانی درج شده است. آقای جمال زمانی در نوشته اش کوشیده است نقدی به کتاب ما «کمونیسم کارگری حکمت...» بنویسد. ما برای دسترسی خوانندگان به این «نقد» آن را در پایان این پاسخ گذاشته ایم. پیش از آنکه وارد محتوای نقد آقای جمال زمانی شویم تذکر چند نکته را ضروری می بینیم:

۱- آقای زمانی توجه نکرده یا توجه کرده و به روی خود نیاورده که کتاب «**کمونیسم کارگری حکمت، جلد اول: بررسی و نقد مسائل بنیادی "یک دنیای بهتر"**» نوشته سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته، هیچ ربطی به سازمان پیکار یا گروهها و افراد وابسته بدان و یا گردانندگان محترم «سایت پیکار اندیش» ندارد. «سایت پیکار اندیش» ضمن درج عنوان کتاب ما و برقراری یک پیوند الکترونیکی با این کتاب در سایت ما، **به روشنی تمام** اعلام داشته که این مطلب از «سایت آذرخش www.azarakhsh-org.net» برگرفته «شده است. این «**گناه نابخشودنی**» سایت پیکار اندیش که صرفاً به منظور دامن زدن به بحثهای نظری و سیاسی برای حل مسائل جنبش کارگری و اجتماعی صورت گرفته (چنانکه در موارد دیگری نیز سایت پیکار اندیش به درج مطالبی که الزاماً نظر گردانندگان این سایت نبوده همت گماشته است) باعث به جوش آمدن دیگ غضب و دشنام گوئی آقای جمال زمانی شده است!

ما در اینجا ضمن سپاسگزاری از «سایت پیکار اندیش» اعلام می کنیم (هرچند این امر خود به خود واضح است) که این سایت هیچ مسئولیتی درباره صحت و سقم مطالب مندرج در کتاب «کمونیسم کارگری حکمت...» ندارد و همه مسئولیتها در این زمینه به عهده ما نویسندگان این کتاب است.

اما این به اصطلاح «با یک تیر دو نشان زدن» و «با یک کرشمه دو کار کردن» آقای جمال زمانی، تنها شیوه کسانی است که یا خود چشم بر همه چیز می بندند و آنچه را نمی خواهند نمی بینند و یا همه را ابله تصور می کنند. این «تجاهل العارف» آقای زمانی، به قول صادق هدایت، «تعارف الجاهل» است!

۲- آقای زمانی اگر نمی داند به او آگاهی می دهیم که این نخستین بار نیست که نویسندگان این کتاب نظرات حکمت را در سطح جنبش سیاسی کارگری نقد کرده اند. برای مثال در کتاب «انارشیزم و تقابل آن با سوسیالیسم» نوشته سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته که در زمستان سال ۱۳۷۸ منتشر شد (و علاقه مندان می توانند آن را در سایت آذرخش بخوانند)، برابری طلبی حکمت (در صفحات ۷۶-۷۱) نقد شده و نیز تز حکمت مبنی بر اینکه «پوپولیسم» انحراف اصلی جنبش چپ در ایران است در صفحات (۷۷-۸۴) همان کتاب مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. همچنین در خرداد ۱۳۸۰ در مقاله ای تحت عنوان «درباره شعار آزادی بی قید و شرط سیاسی» نوشته بهروز فرهیخته، دیدگاه حکمت (و برخی جریانهای دیگر) در این زمینه نقد شده است. در مقاله «جنگ آمریکا در افغانستان» به قلم سهراب شباهنگ که در تاریخ ۶ نوامبر ۲۰۰۱ منتشر شد، ضمن نقد «شبه توضیح» های مختلف درباره این جنگ، نظر عامیانه و کلیشه ای حکمت نیز که تکرار طوطی وار گفتمان برخی از کارگردانان همین جنگ است، یعنی این ادعا که جنگ مزبور جنگی از جانب سرمایه - داری جهانی و یا سرمایه داری ایالات متحده به ضد «اسلام سیاسی» است، نقد شده است. در آنجا نشان داده شده که به رغم گفتمان های سیاسی و تبلیغاتی برخی از سیاستمداران و مقامات دولتی و نظامی ایالات متحده به ضد آنچه «اسلام سیاسی» نامیده می شود، این پدیده (که اسم نادقیقی روی آن

گذاشته شده، زیرا هرگونه اسلام، سیاسی است و سیاسی بودن ویژه یک شکل خاص آن نیست) در این یا آن شکل خود مورد حمایت (و گاه ساخته) امپریالیستهای مختلف بوده و هست. نمونه های عربستان سعودی و حمایت استراتژیک ایالات متحده از این رژیم اسلامی، حمایت امپریالیستهای انگلیس و آمریکا به شیوه های مختلف از «اخوان المسلمین» در طول حیات این جریان تاکنون، حمایت بی دریغ از رژیم اسلامی - نظامی ضیا الحق در پاکستان، همکاری استراتژیک انگلیس و آمریکا با روحانیت شیعه و احزاب مذهبی شیعی در عراق، همکاریهای معین با رژیم جمهوری اسلامی ایران در موارد مختلف و غیره گواه روشنی بر ادعای ماست، اگر نخواهیم از نقش انحصارات نفتی و سازمانهای جاسوسی و نظامی ایالات متحده در ایجاد و سازماندهی طالبان و از تلاشهای فعلی رئیس دولت افغانستان و مشاوران آمریکائی او برای جذب «طالبان خوب» حرفی بزنیم.

این سه نوشته در زمان حیات منصور حکمت منتشر شدند. ما همچنین نظرات خود را درباره مسائل برنامه ای و تشکلهای کارگری در «طرح برنامه کمونیستها» (تابستان ۱۳۸۱) و نیز در نوشته های دیگر از جمله در مقالات «بحران سیاسی رژیم و انتخابات مجلس هفتم»، «اعلامیه کارگران به سیاست خود و به تشکیلات خود نیاز دارند»، «خیمه شب بازی انتخابات ریاست جمهوری در ایران» و غیره منتشر کرده ایم که در واقع بدیل کمونیستی دیدگاههای آنارشیستی و آنارشیستی - رفرمیستی اند، دیدگاههایی که منصور حکمت یکی از مروجان اصلی آن در ایران بود.

لازم به تذکر است حکمت و حکمتیها به هیچ یک از اسناد، نظرات و نقدهای فوق برخورد نکردند.

۳ - اصولاً طی ۲۵ سال گذشته، برخورد حکمت و حکمتیها به مخالفان نظری و سیاسی خود، چه در بیرون و چه درون سازمانشان، یکی از دو روش زیر بوده است:

الف) سکوت، بی اعتنائی و نادیده انگاری. ب) ناسزاگوئی، اتهام و برخوردهای شخصی. آنان در برخورد به ما تا همین اواخر روش نخست را به کار می بردند و اکنون ظاهراً به روش دوم روی آورده اند، احتمالاً بدین علت که نقد ما به دیدگاههای آنها همچون آبی که در خوابگاه مورچگان ریخته شده آنان را سرآسیمه کرده است! اما برای آنکه «بی گذار به آب زنده باشند» «جمال زمانی» نامی را به جلو فرستاده اند تا ببینند چه پیش می آید، به قول حافظ: «تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند»!

ما در این پاسخ نشان می دهیم که نه تنها از این بیدق (پیاده) و پیاده های دیگر کاری ساخته نیست، بلکه اسب، فیل، رخ، وزیر و حتی شاهشان هم یارای نبرد رویاروی نظری و سیاسی با رعایت قواعد بازی ندارند و در چنین نبردی یکایک از عرصه مبارزه بیرون خواهند افتاد. **این رجز خوانی نیست:** زیرا علت شکست محتوم آنان در چنین مصافی نه قدرت فوق العاده ما، بلکه ضعف و انحرافات شدید و چنانکه نشان خواهیم داد **ورشکستگی کامل نظری، سیاسی و اخلاقی آنان است!**

ما برخلاف آقای حمید تقوائی که با لافزنی آنارشیستی ای که دست باکونین و نچایف را از پشت بسته، «حزب» خود را حزب «فوق العاده»، اعضای آن را آدمهای «فوق العاده» و همه چیز آن را «فوق العاده» می داند، خود را به هیچ رو «فوق العاده» نمی دانیم، بلکه صرفاً **مارکسیست هائی عادی** هستیم. اما با تأکید کامل به آقای حمید تقوائی و دیگر لیبرها و پهلوانان حکمتی بت ساز و بت پرست می گوئیم که **هر مارکسیست عادی**، به شرط آنکه پیگیری و وفاداری به روش مارکسیستی و مبارزه طبقاتی داشته باشد، توان از میدان بدر کردن آنارشیستها و رفرمیستها یعنی امثال شما را دارد. در این نبرد شکست شما قطعی است!

ساختار «نقد» آقای جمال زمانی

«نقد» آقای زمانی به کتاب ۵۱۶ صفحه ای ما حدود ۵ / ۲ صفحه A4 و شامل موارد زیر است:

الف) کاربست مکرر کلماتی از نوع «لجن پراکنی»، «تهوع آور»، «قرار دادن ما در کنار «جانیان اسلامی و وزارت اطلاعات رژیم»، «شادمان شدن سرمایه داران، کودتاچیان، ارتشهای

اشغالگر امپریالیستی» از اینکه ما تز برابری اقتصادی را غیر مارکسیستی و شعاری اتوپیک می - دانیم، اینکه ما «قلب حقایق و دروغ پردازی» می کنیم و غیره. (ب) تحریف سخنان ما و نسبت دادن آشکار اتهام دروغ به ما. (پ) ترسیم کاریکاتوری از کتاب ما که گویا صرفاً به دو موضوع «برابری طلبی» و «آزادی بی قید و شرط سیاسی» پرداخته ایم و چشم بستن بر بسیاری موضوعات و مطالب دیگر در آن کتاب، احتمالاً بدین منظور که کسی آن را نخواند و «گمراه» نشود! (ت) «تعلیم» جملات و عباراتی که از کتاب ما گرفته به خود ما (آن هم به صورت ناقص و به شیوه مورد علاقه خود که همانا ندیدن چیزهائی است که مورد علاقه اش نیست)!

(ث) نگرش ضد تاریخی، ضد منطقی و بی اطلاعی کامل از مباحث اقتصادی و تاریخی که به اعلام گزاره های واقعاً مضحک منجر شده است.

ما به مورد (الف) نخواهیم پرداخت و بدان پاسخ نخواهیم گفت. کاربست کلماتی نظیر «لجن پراکنی»، «تهوع آور بودن» نظرات مخالفان خود، قرار دادن هر مخالف در کنار جانان اسلامی و غیره، آری همه اینها و چیزهائی از این قبیل، سمپتم و سندرم بیماریهای این «حزب» اند، معلولند و نه علت، و ما، هم در کتاب «کمونیسم کارگری حکمت ...» و هم در این نوشته، به علتها پرداخته ایم و نه به معلولها و عوارض و علائم بیماری سیاسی و اخلاقی حکمت و پیروانش.

در موارد مربوط به (ب) تا (ث) می کوشیم با استدلال و استناد، یعنی با روشی که آقای جمال زمانی نسبت به آن بیگانه است، ادعاهای او را رد کنیم. ما همچنین می کوشیم به رغم جو ناسالمی که او می خواهد با شیوه خود به وجود آورد، صبورانه و به گونه ای متین به توضیح مجدد نظرات خود بپردازیم و اشکالات معرفی او را نشان دهیم و به این توجه نکنیم که انگیزه و شیوه او در نقد ما چه بوده است، بلکه فرض کنیم که به شیوه ای سالم انتقاد کرده و ما باید به شیوه سالم و عقلانی به او پاسخ دهیم.

ما همچنین رئوس انتقادهای اساسی خود به منصور حکمت و «حزب کمونیست کارگری» و دیگر جریانهای حکمتی را تکرار می کنیم تا اگر کسانی بخواهند واقعاً در بحث سازنده و مفید برای جنبش کارگری شرکت کنند به آن انتقادهای پاسخ گویند و مورد مربوط به (الف) را اگر لازم دیدند به بعد از پاسخگوئی به انتقادات موکول نمایند!

تحریف سخنان ما و نسبت دادن آشکار اتهام دروغ به ما

ما پیش از هر چیز جمله ای که ظاهراً آقای زمانی را بسیار آشفته کرده، به طوری که همه خویشندارانش را از دست داده، در اینجا می آوریم: از نظر آقای زمانی ما در نقد خود به حکمت و «حزب کمونیست کارگری» خواسته ایم حکمت و حزیش را در ردیف «سرمایه داران، کودتاچیان و ارتشهای اشغالگر امپریالیستی، تروریستهای پان اسلامیست و غیره» قرار دهیم و نوشته است «براستی فرق شما نویسندگان کتاب با جانان اسلامی حاکم بر ایران و وزارت اطلاعاتشان که در کنار این مانند سازیها و چند مورد دیگر همیشه در خانه های تیمی مان قرص ضد حاملگی هم پیدا می کردند در چیست؟»

ما چنانکه گفتیم، به ناسزاگوئیها پاسخ نمی دهیم و بجای قرص ضد حاملگی خیالی و اتهامی رژیم جمهوری اسلامی ایران که آقای زمانی از آن نام می برد، چند قرص واقعی و قوی ضد تهوع به او پیشنهاد می کنیم تا حالت عادی و طبیعی پیدا کند و بتواند چشم و گوشش را بگشاید. ما نوشته ایم:

«در این حکم "یک دنیای بهتر" به هیچ وجه نمی توان توضیح داد چرا "زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است". شاید "حزب کمونیست کارگری" در پاسخ بگوید: زیرا توده های وسیع مردم برای "آینده بهتر" خود مبارزه می کنند. مفهوم "دنیای بهتر" چیست؟ آیا این حقیقت که

سرمایه‌داران، کودتاچیان، ارتشهای اشغالگر امپریالیستی، تروریستهای پان اسلامیت و غیره نیز برای پیشبرد مقاصد خود مانند " حزب کمونیست کارگری " از " دنیای بهتر " دم می‌زنند، نشان نمی‌دهد که این مفهوم تا آن حد گنگ است که حتی ارتجاعی‌ترین گرایشهای اجتماعی می‌توانند از آن سود سیاسی ببرند؟ نقش یک حزب انقلابی و پیشرو تکرار این مفهوم گنگ و بی‌معنی نیست.»

هرکس که چشمی برای دیدن و گوش‌هایی برای شنیدن داشته باشد می‌فهمد که هدف این جمله نشان دادن گنگ بودن و چند پهلو بودن مفهوم **یک دنیای بهتر** است و نه همسان خواندن « حزب کمونیست کارگری » با سرمایه‌داران و غیره : اینکه این « حزب » یک درک از دنیای بهتر دارد و سرمایه‌داران، کودتاچیان و غیره درکی دیگر از آن، نمی‌تواند تغییری در گنگ بودن مفهوم دنیای بهتر بدهد و اتفاقاً درست به خاطر خصلت گنگ این مفهوم است که آنان نیز از آن استفاده می‌کنند. اگر هدف ما این بود که بگوئیم این « حزب » با سرمایه‌داران، کودتاچیان و غیره هم هویت است، بی‌شک آن را درست به همین صراحت می‌گفتیم. ما نه از شما و نه از توپخانه ناسزاهاتان و نه شمشیرهای الکترونیکی تان و نه از هواداران « تنومندان » باکی نداریم.

آقای زمانی اگر کمی با منطق آشنا بود می‌دانست که هر اشتراکی، هر نقطه مشترک بین دو چیز الزاماً به معنی همسان‌سازی و هم‌هویت دانستن آنها نیست : به عنوان مثال اگر ما بگوئیم آقای جمال زمانی تخم آفتابگردان می‌خورد و در همان حال بگوئیم طوطی هم از این ماده غذایی تغذیه می‌کند، معنی آن این نیست که گفته باشیم آقای جمال زمانی طوطی است! یا با طوطی در یک ردیف است. اگر کسی با آن مقدمات چنین ادعائی کند همه در عقل او شک خواهند کرد، اما به درستی می‌توان مدعی شد که وجه اشتراک آقای زمانی با طوطی تخم آفتابگردان خوردن است، بی‌آنکه این دو هم هویت باشند. زیرا قطعاً آقای زمانی می‌تواند در تخم آفتابگردان تغییری بدهد که طوطی از آن ناتوان است. با این حال اگر آقای زمانی یا کسانی مانند او که حکمت و « حزب کمونیست کارگری » را **معیار حق و باطل** می‌دانند و همانند مؤمنان متعصب هرگونه مجاورت و اشتراکی را که به معنی هم‌هویت دانستن نیست کفر مطلق می‌انگارند (همان‌گونه که ممکن است مؤمنان تشبیه خدا را به هرچیز دیگر کفر به حساب آورند)، برای اینکه ثابت کنیم هدفمان این نبوده که بگوئیم « حزب کمونیست کارگری » با سرمایه‌داران و کودتاچیان و غیره هم هویت است یا در یک ردیف قرار دارد، و برای اینکه نشان دهیم آقای زمانی عامدانه دروغ می‌گوید و به ما اتهام دروغ می‌زند خواننده را به صفحات ۴۰۸ و ۴۰۹ کتاب « کمونیسم کارگری حکمت ... » که مورد نقد آقای زمانی قرار گرفته ارجاع می‌دهیم. در این صفحات ما به مصاحبه حکمت با کیومرث نویدی در مورد قدرت سیاسی پرداخته‌ایم. حکمت در این مصاحبه می‌گوید : «اگر سه میلیون نفر [که فرض کرده طرفدار حزب او هستند و معلوم نیست این رقم « فروتنانه » را از کجا آورده است!] کاری بکنند که " حزب کمونیست کارگری " به قدرت برسد، این حزب از فردای به قدرت رسیدن قوانین و نظامی مستقر می‌کند که این قوانین و نظام موجب می‌شوند طبقه کارگر بیاید و از حکومتش [که « حزب کمونیست کارگری » قرار است تشکیل دهد] دفاع کند. » سپس می‌گوید سرانجام حکومت به دست شوراها و نهادهای منتخب مردم سپرده می‌شود. ما در مورد این سخنان حکمت چنین نوشته‌ایم :

« آیا هیچ حزب، هیچ ائتلاف حزبی و یا هیچ گروه کودتاگری را می‌شناسید که وعده ای جز این داده باشند؟ از موبوتو تا عیدی امین، قذافی و دیگر دیکتاتورهای آفریقا، از پینوشه تا دیگر همپالگیهای او در آمریکای لاتین، از سوهارتو تا ضیاءالحق و پرویز مشرف در آسیا، همه وعده اعاده قدرت به مردم و انتخابات آزاد می‌دادند و می‌دهند. **قصد ما این نیست بگوئیم حکمت و حزب او، یا جریان‌های نظیر جریان او، مانند این کودتاگران اند بلکه تکیه ما بر شباهت در سناریوی حکمت در زمینه اعاده قدرت به طبقه کارگر با سناریوی واقعی این قدرتمندان است.** » (کمونیسم کارگری حکمت ص ۴۰۹ - ۴۰۸ تکیه بر کلمات در اینجا اضافه شده است.)

بدینسان به روشنی و صراحت گفته شده که قصد ما هم هویت کردن و حتی همانند گرفتن حکمت و « حزب » او با کودتاگران و غیره نیست و آقای زمانی به رغم این صراحت ما، دو بار می‌گوید که نویسندگان این کتاب چنین قصدی داشته‌اند! یعنی دو بار دروغ می‌گوید و بر دروغ خود اصرار دارد

و به ما اتهام دروغ می زند. او این کار را به خاطر ضعف در رد استدلالهای ما، برای توجیه ناسزاگونی به ما و به خاطر نیازی که چنین احزاب و جریانهایی به «مظلوم نمایی» و غوغا افکنی دارند انجام می دهد.

حال معلوم شده است چه کسی «قلب حقایق» و دروغ پراکنی می کند. آیا آقای زمانی با توجه به آنچه در بالا گفته شد این ظرفیت و صداقت را دارد که دروغ خود و اتهام مربوط به آن و ناسزاهای ملحق بدان را پس بگیرد؟ آیا در صورتی که چنین کند حزب او چنین اجازه ای به او می دهد؟ ما در هر دو مورد قویاً شک داریم، با این حال امیدواریم که هر دو چنین کنند!

«کشف تناقض» در نقد ما توسط آقای زمانی

آقای زمانی در پاسخ نقد ما به حکمت، مبنی بر اینکه تز «تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است» در تقابل با این تز مانیفست که می گوید «تاریخ همه جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است» قرار دارد، به خیال خود تناقضی در گفتار ما کشف کرده است. او می گوید حکمت نیز از اینکه «تاریخ همه جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است» سخن گفته است، بنابراین نویسندگان کتاب «کمونیسم کارگری حکمت ...» از نظر آقای زمانی «جهت انحراف افکار عمومی از هیچ تلاشی فرو گذار نمی کنند!» آقای زمانی این را ندیده یا نخواسته ببیند که نویسندگان این کتاب به صراحت گفته اند که حکمت **هم** از «امید و آرمان همیشگی انسانها» در طول تاریخ جامعه بشری برای تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر «سخن می گوید و **هم** به تقلید از مانیفست از اینکه تاریخ همه جوامع تاکنون موجود تاریخ مبارزه طبقاتی است. بحث بر سر این نیست که حکمت نظر مانیفست را بیان نکرده است، بلکه بر سر این است که حرف خاص خود او درباره دیدگاه اساسی تاریخ، با نظر مانیفست در تناقض است. آقای زمانی این تناقض را ندیده و بحث ما در اثبات این تناقض را نفهمیده و بنابراین عجیب نیست که ما را به تناقض گوئی متهم کرده است!

ما به صراحت پرسیده ایم آیا مثلاً برده داران و بردگان (که هیچ کس در انسان بودن هیچ کدام شکی ندارد) و مجموعاً **انسانهای عصر خود را** تشکیل می دادند، آرمان تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر را داشته اند (یا به طور یکسان داشته اند)؟ آیا «بهتر» از نظر برده و برده دار یکی است؟ از نظر فنودال و سرف یا رعیت وابسته و نیمه وابسته یکی است؟ از نظر سرمایه دار و کارگر یکی است؟ اگر یکی نیست (که نیست) پس گفتن «تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است» **غلط است**. تز مارکسیستی، یعنی تزی که می گوید «تاریخ همه جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است» دقیقاً **ضد** حرف حکمت را مطرح می کند زیرا که طبقات متخاصم دیدگاههای متضادی در مورد جهانی که باید به وجود آید (یا اینکه وضع موجود حفظ شود) دارند و **همه** دارای امید و آرمان تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر نیستند. خواست برخی طبقات (و منافع آنها) در جهت ایجاد «دنیایی بهتر» است، دنیایی که برای طبقات مخالف آنها اصلاً خوب نیست، و خواست برخی طبقات دیگر (و منافع آنها) در مقابل این تغییر قرار دارد.

حکمت، همان گونه که در «کمونیسم کارگری حکمت ...» گفته ایم، دچار التقاط شده و خواسته است این دو تز را که اولی از آن سوسیالیسم خرده بورژوائی (سوسیالیسم تخیلی، آنارشسیسم و رفرمیسم) و دومی از آن سوسیالیسم علمی است با هم آشتی دهد. چیزی که ما می گوئیم به همین روشنی و شفافیت است و آقای زمانی که ظاهراً از شفافیت خوشش می آید و از شفافیت حکمت سخن می گوید خوب است بار دیگر در ذهن خود این دو تز را با هم مقایسه کند و ببیند آیا واقعاً همه انسانها در طول تاریخ با یک امید و آرمان همیشگی (آزادی، برابری، عدالت، رفاه) برای ایجاد دنیایی بهتر تلاش کرده اند یا نه. آیا درک این مسئله برای آقای زمانی مشکل است که دنیایی رو به گسترش آزادی برده دار، فنودال و سرمایه دار اگر عملی باشد (که نیست) چیزی از آزادی برای طبقات متخاصم

آنها باقی نمی گذارد؟ آقای زمانی، دنیای بهتری که همه انسانها در همه ادوار تاریخ در پی کسب آن بوده اند تنها یک توهم عوامانه بیش نیست. دنیای بهتری که حکمت و پیروانش دلبسته آند و ظاهراً قرار است دنیائی بدون استثمار، بدون طبقات، بدون ستم و تبعیض، بدون دولت و غیره باشد، آری چنین دنیائی نه در اثر آرمان همیشگی انسانها برای ایده های مقدس آزادی، برابری، عدالت و رفاه (زیرا چنین آرمان مشترکی برای همه انسانها وجود ندارد و هرگز نیز وجود نداشته است و چون **آرمان** قادر به تغییر جهان نیست : نیروی مادی طبقات مرتجع را تنها نیروی مادی طبقات انقلابی می تواند در هم بشکند و از میان بردارد)، بلکه در اثر مبارزه طبقاتی یک طبقه معین، پرولتاریا، با طرح و نقشه معین، می تواند به وجود آید و تنها این طبقه است که الف - با ایجاد صف مستقل خویش (از نظر سیاسی، تشکیلاتی و تئوریک) و ب - با تأمین رهبری خود بر همه زحمتکشان و **همه انسانهایی که می خواهند و می توانند** در راه اهداف او مبارزه کنند (و نه همه انسانها به طور کلی) و پ - با مبارزه بی امان به ضد طبقات استثمارگر و رأس آن بورژوازی و مبارزه با همه ستمها، تبعیضها و امتیازات جامعه طبقاتی می تواند به ساختن چنین دنیائی نائل آید.

نگرش ضد تاریخی، ضد منطقی و مبتنی بر درک عامیانه از اقتصاد سیاسی

آقای زمانی می نویسد : « در دنیای بهتر از جانب نادر [منصور حکمت] آورده شده که " زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است ". تنها کسانی که قصد تحریف و دروغ پردازی دارند توده های وسیع را در صف سرمایه داران و کودتاچیان قلمداد می کنند. توده ها آنانی اند که نیروی کار و عمل خلاقه شان را بابت دستمزدی ناچیز در شرائطی سخت و دشوار به صاحبان سرمایه می فروشند تا با درآمد حاصله گذران زندگی کنند.»

در اینجا با ترکیب شگرفی از « منطق »، « نگرش تاریخی » و « عمق تئوریک » آقای زمانی روبروئیم که نشان می دهد بحق شاگرد صدیق و مرید باصفای حکمت است.

اولاً ما نشان دادیم ادعای آقای زمانی مبنی بر اینکه « حزب کمونیست کارگری » را در صف سرمایه داران و کودتاچیان قرار دادیم دروغ محض و اتهامی نارواست. ثانیاً به فرض اینکه ما چنین کاری کرده باشیم (می گویند فرض محال، محال نیست!)، آری حتی به فرض درستی چنین فرضی از آن نتیجه نمی شود که ما « توده های مردم را در صف سرمایه داران و کودتاچیان قلمداد » کرده ایم! تنها اذهانی مانند ذهن **آقای جمال زمانی که خود را با طبقه کارگر و توده ها یکی می دانند** و توده ها و طبقه کارگر را هم مرادف می انگارند می توانند چنین ادعای نادرستی داشته باشند. نه آقای زمانی، چنین نیست! حزب متبوع شما حتی اگر انقلابی ترین حزب کارگری جهان هم باشد (که ما در کتاب خود نشان داده ایم نه تنها چنین نیست، بلکه صرفاً یک سازمان شبه آنارشیستی است)، باز هم با خود طبقه و توده ها یکی نیست. و اگر کسی حتی در آن صورت شما را در صف سرمایه داران و کودتاچیان قلمداد کند باز بدین معنی نیست که طبقه کارگر و توده ها را در ردیف یا در صف سرمایه - داران و کودتاچیان قرار داده، بلکه صرفاً بدان معنی است که در مورد آن حزب مفروض قضاوت نادرستی داشته است. اغراق نیست اگر بگوئیم آقای زمانی بوئی از منطق نبرده است.

اما اوج بی منطقی، درک ضد تاریخی و بی دانشی او در زمینه اقتصاد سیاسی در قسمت آخر عبارت اوست. آقای زمانی می نویسد :

« توده ها آنانی اند که نیروی کار و عمل خلاقه شان را بابت دستمزدی ناچیز در شرائط سخت و دشوار به صاحبان سرمایه می فروشند تا با درآمد حاصله گذران زندگی کنند.»

اولاً دیده می شود که آقای زمانی حتی برنامه « حزب » متبوع خود را درست نخوانده و نفهمیده است. زیرا در برنامه « حزب » متبوع او تز « امید و آرمان **همیشگی** انسانها » برای « یک دنیای بهتر » یک فرض همیشگی است، یعنی شامل همه ادوار تاریخی از برده داری تا فئودالیسم و سرمایه -

داری می شود. بنابراین توده ها در این تز صرفاً کارگران مزدی (فروشنندگان نیروی کار) نیستند، بلکه شامل برده ها، رعایا (دهقانان وابسته یا نیمه وابسته)، تولیدکنندگان خرد شهری، کسبه و غیره نیز می باشند و هیچکدام از اینان که برشمردیم **فروشنده نیروی کار خود** نیستند (یا در وجه غالب موجودیت اقتصادی خود نیستند). به همین طریق در همه ادوار تاریخی با سرمایه دار (دست کم در مفهوم سرمایه دار صنعتی) روبرو نیستیم و تنها در اواخر دوران فنودالی و در دوران سرمایه داری، سرمایه داران صنعتی ظاهر می شوند.

ثانیاً حتی در دوران سرمایه داری **توده ها**، صرفاً کارگران مزدی نیستند، بلکه شامل بخشهای کمابیش وسیع دهقانان، صاحب وسائل تولید، تولیدکنندگان خرد شهری و بخشهای مختلف صاحبان مشاغل آزاد می باشند و آقای زمانی همه این طبقات، اقشار و گروههای اجتماعی را از برده و سرف گرفته تا دهقان آزاد و صنعتگر شهری، پزشک آزاد (غیر حقوق بگیر)، وکیل دادگستری و غیره فروشنده نیروی کار فرض کرده است!

از ژرف بینیهای تاریخی آقای زمانی که بگذریم به ژرف اندیشیهای اقتصادی او می رسیم: «توده ها آنانی اند که **نیروی کار و عمل** خلاقه شان را بابت دستمزدی ناچیز در شرائطی سخت و دشوار به صاحبان سرمایه می فروشند تا با درآمد حاصله گذران زندگی کنند.»

اولاً دیدیم که «توده ها» در دوره های پیشاسرمایه داری علی القاعده نیروی کار خود را نمی فروشند و ثانیاً در دوران سرمایه داری هم بخشی از توده ها نیروی کار خود را نمی فروشند، بلکه **کار** خود را به شکل محصول یا خدمت می فروشند (و خریدار کار آنها چه به شکل محصول باشد یا خدمت، می تواند همه طبقات و اقشار جامعه باشد و نه الزاماً سرمایه داران). اما مشکل آقای زمانی به همین جا ختم نمی شود: «توده های» او «نیروی کار و عمل خلاقه شان» را به سرمایه داران می فروشند. این چگونه رابطه اقتصادی است که در آن «توده ها» **هم** «نیروی کار» و **هم** «عمل خلاقه شان» را به سرمایه دار می فروشند؟ آقای زمانی، در اقتصاد سیاسی مارکسیستی، به توده مردمی که نیروی کار خود را به سرمایه دار می فروشند طبقه کارگران مزدی می گویند که از سایر بخشهای توده های مردم متمایزند و آن بخش دیگر را که کار خود را چه به شکل محصول و چه به شکل خدمت به فروش می رسانند توده های گوناگون زحمتکشان می نامند. اگر این بخش از توده ها کار یا به قول شما «عمل خلاقه شان» را به فروش رسانند، در این مبادله - علی القاعده - استثمار صورت نمی گیرد؛ ممکن است نوعی مبادله نابرابر انجام شود اما این موضوع اصلی اقتصاد نیست که موجب تقسیمات جمعیت به شکل طبقات معین گردد.

می دانیم که یکی از مهمترین و بنیادی ترین مباحث اقتصاد سیاسی مارکس تفاوت بین **کار** و **نیروی کار** است: سرمایه دار صنعتی نیروی کار کارگر مزدی را می خرد و ثمره مصرف این نیروی کار، یعنی ثمره به حرکت درآوردن نیروی کار در روند تولید، خود **کار** است که در یک محصول متبلور می شود و تفاوت بین کار حاصل مصرف نیروی کار و ارزش نیروی کار (مزد)، ارزش اضافی است. اما از نظر منفذ تیز بین ما، توده ها (توجه کنید توده ها و نه طبقه کارگر - آن وقت اینها مدعی مبارزه با «سوسیالیسم خلقی» هم هستند!) «نیروی کار و عمل خلاقه» خود را به صاحبان سرمایه (توجه: نه صاحبان **سرمایه صنعتی**) می فروشند! واقعاً آقای زمانی تحت آموزه های حکمت اقتصاد سیاسی را تعمیق بخشیده است!

هرکس که الفبای اقتصاد سیاسی مارکس را بداند می فهمد کسی که **کار** خود یا «عمل» خود (خواه «خلاقه» باشد یا نه) را می فروشد **کارگر مزدی** نیست، زیرا فروش کار (چه در شکل محصول یا خدمت) که همان فروش کالا است به معنی این است که فروشنده **کار خود**، یعنی ثمره نیروی کار خود، را در اختیار خود دارد، یعنی نیروی کار خود را به کسی نفروخته است. دهقان آزاد، تولیدکننده مستقل شهری، پزشکی که مطب خود را دارد و از بیماران حق معاینه می گیرد، راننده تاکسی یا کامیونی که صاحب وسیله نقلیه خود است و غیره **کارگر مزدی** نیستند و به اعتبار فروش نیروی کار خود استثمار نمی شوند (چون نیروی کار خود را نمی فروشند). و از بابت **فروش کار** خود نیز در حالت عمومی استثمار نمی شوند (چون فروش کارشان یعنی فروش کالائی که به شکل فرآورده یا

خدمت در اختیار دارند بر اساس ارزش یا قیمت تولید آن مبادله می شود که بیانگر استثمار نیست). کاملاً ممکن است بخشی از ارزشی که در دست آنهاست به علت قیمت بالای مواد خام و یا ماشین آلات (مثلاً به خاطر قیمت‌های انحصاری) که آنها را از سرمایه داران صنعتی یا تجاری می خردند، یا بهره پولی که از بانکها وام می گیرند و یا اجاره زمین یا ساختمانی که برای محل کار یا زندگی خود اجاره می کنند از آنان به سرمایه داران صنعتی، تجاری، بانکی و زمینداران منتقل شود که هرچند انتقال ارزش و نوعی تصاحب کار دیگری است اما از نوع استثمار کار مزدی نیست. مخلوط کردن **نیروی کار** با **کار** یا عمل، قاطی کردن توده ها و طبقه کارگر، به معنی نداشتن حداقل درک پایه ای از مقولات اقتصاد سیاسی مارکسیستی و عدم شناخت روابط اقتصادی و مناسبات طبقاتی است.

اسپارتاکوس و بورژوازی کمپرادور

این بی دانشی تا بدانجا می رسد که آقای زمانی مدعی می گردد « اسپارتاکوس و یارانش » در دوران بورژوازی کمپرادور» قیام کردند. خواننده ممکن است تصور کند که اشتباه چاپی رخ داده و یا به قول آقای زمانی ما به ضد او به « دروغ پردازی » روی آورده ایم. اینست که عین جمله او را نقل می کنیم تا خواننده به سطح والای علمی آقای زمانی و حزب متبوع او که چنین مدافعانی دارد بهتر پی ببرند. آقای زمانی می نویسد :

« از نظر شما احتمالاً قیام اسپارتاکوس و یارانش در دوران بورژوازی کمپرادور و مطالباتشان، نابرابری بیشتر با طبقات حاکم و سرکوب بیشتر از جانب حاکمان وقت بوده است؟؟!! » (علامتهای سؤال و تعجب از آقای زمانی است).

بدینسان از نظر آقای جمال زمانی « اسپارتاکوس و یارانش » در « دوران بورژوازی کمپرادور» به قیام دست زدند و این قیام برای برابری بیشتر بوده است و نه برای نابرابری بیشتر با حاکمان وقت. ما به بحث برابری جلوتر خواهیم پرداخت، در اینجا درک تاریخی آقای زمانی مورد نظر ماست. ژرف نگری تاریخی آقای زمانی بدانجا رسیده که همه زمانها و مکانها و شیوه های تولید و مناسبات بین طبقات را در هم ریخته است! اسپارتاکوس را به « دوران بورژوازی کمپرادور » آورده (ضمناً توجه کنیم که اصطلاح « **دوران** بورژوازی کمپرادور» انگار از نوآوریهای ایشان است و تا آنجا که ما می دانیم هیچ کس دیگر آن را به کار نبرده است) و یا بورژوازی را به عصر اسپارتاکوس، یعنی به بیش از ۲۰۰۰ سال پیش انتقال داده است (قیام اسپارتاکوس به ضد برده داران روم از ۷۳ تا ۷۱ ق. م بود).

ما برای توجه خوانندگان، به ویژه کسانی که کتاب ما را نخوانده اند، تأکید می کنیم که در تمام کتاب ما نه اصطلاح « بورژوازی کمپرادور » به کار رفته و نه از قیام اسپارتاکوس حرفی زده شده است. همزمان کردن بورژوازی کمپرادور و اسپارتاکوس و یارانش محصول « ابداع » و « خلاقیت » آقای زمانی در مکتب حکمت و « حزب کمونیست کارگری » است. حال چنین شخصی با چنین دانشی از اقتصاد و تاریخ و چنین بینش ژرفی در منطق مدعی « انطباق کامل مباحث ارائه شده از طرف نادر [منصور حکمت] با نقد مارکس از جهان سرمایه داری در اوضاع سیاسی کنونی ایران و جهان » است. خواننده ای که ما را تا اینجا همراهی کرده به حق خواهد گفت « بیله دیگ، بیله چغندر»!

سردرگمی آقای جمال زمانی در زمینه مبانی ساده و ابتدائی منطق، پریشانگویی او درباره توده ها و « فروش نیروی کار و عمل خلاقه »، یکی گرفتن حزب خود با توده ها، آوردن اسپارتاکوس به « دوران بورژوازی کمپرادور» و یا بردن « بورژوازی کمپرادور» به بیش از ۲۰۰۰ سال پیش و غیره، بی اختیار انسان را به یاد شاگردی می اندازد که آموزگارش به او گفت بنویس « خیار»، او نوشت « چنار». آموزگار گفت « بخوان ببینم چه نوشتی»، شاگرد پاسخ داد « منار»! اما مورد آقای زمانی از مورد شاگردی که خیار، چنار و منار را عوضی می گرفت بدتر است، زیرا نادانی دانش آموز مزبور، در صورت اصرار او بر « دانش » خود و عدم تصحیح اشتباهاتش حداکثر به بی سواد ماندن خود او منتهی می شود و لطمه زیادی به دیگران نمی زند، اما سردرگمی آقای زمانی و

همپالگه‌پایش به هواداران سازمان او **لطمه جدی** می‌زند، چون بدآموزی می‌کند و از این بدتر، تا آنجا که «حزب» متبوع او در جنبش کارگری نقش و تأثیر دارد، به این جنبش صدمه می‌زند.

انتقاد جمال زمانی به نقد ما بر تز برابری اقتصادی حکمت و «حزب کمونیست کارگری»

آقای زمانی نقد ما به تز «برابری اقتصادی» را **آگاهانه** به عنوان مخالفت ما با **برابری به طور کلی** مخلوط کرده و بدینسان نظر ما را در این باره تحریف کرده است. می‌گوئیم آگاهانه، زیرا اگر او «یک دنیای بهتر» را خوانده باشد ظاهراً باید برطبق آموزه حکمت مفهوم برابری حقوقی و سیاسی و تفاوت آن با برابری اقتصادی را بداند. در جمله درخشانی که از آقای زمانی در باره اسپارتاکوس و بورژوازی کمپرادور نقل کردیم او می‌خواهد نشان دهد که ما به طور کلی با برابری (از جمله برابری حقوقی و سیاسی) مخالفیم، اینست که مدعی می‌شود گویا از نظر ما «اسپارتاکوس و یارانش برای نابرابری بیشتر با طبقات حاکم و سرکوب بیشتر از جانب حاکمان وقت مبارزه می‌کرده اند». علاوه بر اینکه آقای زمانی مرتکب خطای تاریخی همزمان فرض کردن اسپارتاکوس و بورژوازی، و «دوران» بودن بورژوازی کمپرادور می‌شود، در اینجا مرتکب یک خطای بزرگ منطقی و یک تحریف آشکار نیز شده است که البته به هم مربوطند. خطای منطقی او اینست که تصور می‌کند ادعای ما مبنی بر عدم امکان تحقق خواست برابری اقتصادی و اتوپیک بودن این خواست به معنی اینست که ما خواهان نابرابری بیشتر و از جمله خواهان سرکوب بیشتر از جانب طبقات حاکم هستیم (که به معنی بیشتر شدن نابرابری **سیاسی و حقوقی** است) ! این هم یکی از قله های دیگر بی منطقی آقای زمانی است. یک مثال بزنیم :

می‌دانیم که سوسیالیستهای فرانسوی در سده نوزدهم – به ویژه در جریان انقلاب ۱۸۴۸ – و نیز کمونیستهای تخیلی، شعار «حق کار» برای همه را که به معنی اشتغال کامل بود، مطرح می‌کردند و این شعار را از طریق ایجاد کارگاههای دولتی و استخدام همهٔ بیکاران عملی می‌دانستند. در ضمن می‌دانیم که مارکس با این شعار مخالف بود و آن را اتوپیک و غیر عملی می‌دانست*. اگر منطق آقای زمانی را در مورد مارکس به کار بریم باید بگوئیم که مارکس طرفدار بیکار شدن هرچه بیشتر کارگران بود!

نقد ما به تز برابری اقتصادی حکمت (و همهٔ کسانی که شعار برابری اقتصادی را مطرح می‌کنند) چیست؟ پیش از هر چیز بگوئیم که ما هرگز خواست برابری به طور کلی را، که شامل برابری حقوقی و برابری سیاسی می‌شود، رد نکرده ایم، بلکه صرفاً برابری اقتصادی را اتوپیک و غیر عملی می‌دانیم. بنابراین اینکه آقای زمانی ما را به طور کلی مخالف برابری و طرفدار نابرابری می‌داند، چیزی جز تحریف آگاهانهٔ نظرات ما از جانب او نیست.

* مارکس بر آن بود تا هنگامی که قدرت در دست بورژوازی است (به طور مشخص در انقلاب ۱۸۴۸ وزارتخانه های اصلی حکومت موقت در دست نمایندگان بورژوازی بود) از وزارت کاری که حتی در دست نمایندگان کارگران باشد کاری ساخته نیست. مارکس، لوئی بلان و آلبر را که نمایندگان طبقه کارگر در حکومت موقت و سپس در رأس کمیسیون کارگری و مسئول کارگاههای ملی (دولتی) برای ایجاد اشتغال عمومی بودند موعظه گران معبدی می‌دانست که صرفاً نیت خیر دارند، اما قدرت واقعی و توان عملی در جای دیگر در کابینه بورژوازی و در دست بورژواهاست. بنابراین مارکس شعار حق کار (از طریق ایجاد کارگاههای ملی (دولتی)) را غیر عملی و اتوپیک می‌دانست. (رجوع کنید به نبرد های طبقاتی در فرانسه، بخش اول، شکست ژوئن)

اما پیش از اینکه وارد بحث برابری اقتصادی شویم، باید نکته ای درباره برابری به طور کلی و دیدگاه حکمت و « حزب کمونیست کارگری » در این باره بگوئیم :

حکمت به دنبال تر خود مبنی بر « تغییر جهان و ایجاد دنیائی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. » می گوید «تصویر همه از یک زندگی مطلوب و یک دنیای ایده آل بیشک یکی نیست. اما با این همه مقولات و مفاهیم معینی در طول تاریخ چند هزار ساله جامعه بشری دائماً به عنوان شاخصهای سعادت انسان و تعالی جامعه به طرق مختلف برجسته و تکرار شده اند، تا حدی که دیگر به عنوان **مفاهیمی مقدس** در فرهنگ سیاسی توده مردم در سراسر جهان جای گرفته اند. **آزادی، برابری، عدالت و رفاه** در صدر این شاخصها قرار دارند.

دقیقاً همین ایده‌آلها بنیاد معنوی کمونیسم کارگری را تشکیل می‌دهند. کمونیسم کارگری جنبشی برای دگرگونی جهان و برپائی جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی و مرفه است. « (یک دنیای بهتر – تأکیدها از ماست) ما در کتاب خود نشان داده ایم که این ادعای حکمت **ضد تاریخی** است. آزادی و برابری (و به ویژه برابری) هرگز در طول تاریخ « برجسته و تکرار » نشده اند، اینها مفاهیمی **مدرن** و محصول **عصر** بورژوازی اند. اما از آنجا که آقای زمانی از « انطباق کامل مباحث ارائه شده از طرف نادر با نقد مارکس به جهان سرمایه داری » سخن می گوید و از آنجا که کسان دیگر در جریانهای مختلف منسوب به حکمت چنین دیدگاهی دارند، ما نظر مارکس را در این مورد که در کتاب « کمونیسم کارگری حکمت ... » هم آورده ایم و آقای زمانی به نفعش نبوده که آن را ببیند، در اینجا می آوریم :

« **مسئله گرایش به برابری متعلق به قرن ماست.** حال اگر بگوئیم که همه سده‌های گذشته با نیازها، وسائل تولید و غیره کاملاً متفاوت، دوراندیشانه برای تحقق برابری عمل کرده اند، این در درجه اول به معنی قرار دادن وسائل و انسانهای قرن ما بجای وسائل و انسانهای سده‌های گذشته است و [در درجه دوم] به معنی درک غلط حرکت تاریخی‌ای است که از طریق آن نسلهای بعد دستاوردهای نسلهای پیش از خود را تغییر می‌دهند. » (مارکس، « فقر فلسفه » ، بخش دوم، متافیزیک اقتصاد سیاسی، قسمت اول، روش، ملاحظه ششم – تأکیدها از ماست.)

بدینسان می بینیم که از نظر مارکس گرایش به **برابری** مربوط به سده نوزدهم است، در حالی که از نظر حکمت ایده آلی است مربوط به همه اعصار، چند هزار ساله و راهنمای حرکت انسانها در طول تاریخ به طور کلی. حال آقای زمانی باز هم می تواند مدعی شود که نظرات حکمت کاملاً منطبق بر نظرات مارکس است؟ با نوع ویژه منطقی که ایشان از آن پیروی می کنند باز بعید نیست، همچون محصلی که از او یاد کردیم که خیار، چنار و منار را یکی می دانست، بر یکی بودن نظر حکمت و مارکس درباره برابری ایستادگی کند!

صرف نظر از این گرایش ضد تاریخی حکمت، نقد ما به برابری طلبی صرفاً این نیست که بگوئیم برابری را نباید مفهومی ازلی و ابدی دانست، بلکه به ویژه این است که **برابری اقتصادی** مفهوم و شعاری اتوپیک و غیر قابل تحقق است. این موضوع را به تفصیل در کتاب « کمونیسم کارگری حکمت ... » توضیح داده ایم و در اینجا نیز قدری روی آن مکث می کنیم :

ما نگفته ایم که شعار « برابری اقتصادی » شعار بورژوازی است یا در معنی اخص آن شعار بورژوازی است، آقای زمانی طبق معمول خود این را در دهان ما گذاشته و در واقع حرف ما را نفهمیده و تحریف کرده است. آنچه ما گفته ایم و می گوئیم از این قرار است :

برابری نخست به معنی لغو همه **امتیازات** رسته ای، رتبه ای و صنفی، و با ماهیتی سیاسی یا حقوقی، و به ضد فئودالیسم یا بقایای آن است. در این صورت می تواند مورد تأیید بورژوازی یا بخشهایی از آن قرار گیرد (البته جناحهایی از بورژوازی حتی با رفع کامل امتیازات، به ویژه امتیازات سیاسی روحانیت و اشراف مخالفند). اما لغو امتیاز نه تنها منافع طبقاتی را از میان نمی برد، بلکه آنها را برجسته تر می کند. در اینجا است که به معنی دوم و نهائی برابری می رسیم و آن مبارزه با همه عواملی است که به طور کلی جامعه انسانی را به طبقات تقسیم می کند. پس آنچه که مطرح است این است که باید رابطه انسانها در روند تولید و موقعیت آنان در روابط تولید و توزیع تغییر کند تا

برابری واقعی انسانها که به معنی نبود طبقات است ممکن گردد. ما هرگز ادعا نکرده ایم که بورژوازی خواهان برابری اقتصادی به معنی رفع نابرابریهای ناشی از نظام طبقاتی است. این اتهامی است که آقای زمانی به خاطر ناتوانی در بحث و استدلال به ما وارد می کند. آنچه ما درباره برابری در مفهوم اخیر آن گفته ایم چنین است: مسلم است که در جامعه سرمایه داری چنین برابری ای نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا طبقات وجود دارند و موقعیت طبقات در روابط تولیدی یکسان نیست (اصولاً طبقات مختلف و تمایز طبقاتی براساس اختلاف موقعیت گروههای مختلف مردم در روابط تولیدی تعریف می شوند): یک طبقه فرادست است و دیگری فرودست، یکی فرمانده و تصمیم گیرنده است و دیگری فرمانبر و مجری، یکی استثمارگر است و دیگری استثمار شونده. ظاهراً تا اینجا حتی آقای زمانی نمی تواند مخالف ما باشد.

حال جامعه سوسیالیستی را در نظر بگیریم: در این جامعه، که به قول مارکس نخستین فاز جامعه کمونیستی است، به ویژه هنگام شروع ساختمان سوسیالیسم، هنوز تقسیم اجتماعی کار، اختلاف کار فکری و یدی، اختلاف بین شهر و روستا و بنابراین طبقات وجود دارند. با در هم شکستن قدرت سیاسی سرمایه داران و از بین رفتن حقوق مالکیت خصوصی که پیش شرط جامعه سوسیالیستی است، و با از میان بردن استثمار و الغای کار مزدی در جامعه سوسیالیستی، هنوز آن شرائطی در روند تولید و روابط تولیدی متناظر آن به وجود نیامده است که طبقات اجتماعی از بین بروند، بنابراین حتی در این شرائط نمی توان از برابری انسانها سخن گفت.

جامعه ای را در نظر بگیرید که در آن انقلاب کارگری رخ داده، بورژوازی از قدرت برکنار شده، دولت کارگری مستقر گشته، کنترل و اداره کارگری در کارخانه ها و دیگر واحدهای کار برقرار شده، مزارع اشتراکی یا عمومی به وجود آمده که اداره آنها به صورت دموکراتیک از جانب مولدان مستقیم عضو این واحدها صورت می گیرد، اقتصاد با نقشه و برنامه در سطح کل کشور از سوی ارگان سراسری تنظیم و برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی (که یک سازمان کارگری است) به وجود آمده و غیره، حتی در چنین جامعه ای **نابرابری** وجود دارد: نخست حوزه تولید را در نظر بگیریم: موقعیت یک کارگر ساده و مبتدی و یک کارگر با تجربه، یک کارشناس و یک مولد معمولی در مقابل وسائل تولید و در سازمان تولید **یکی نیست** (منظور ما هم سازمان فنی تولید است و هم سازمان اجتماعی آن). درست است که کوششهایی صورت می گیرد و باید بگیرد تا سطح دانش فنی و سازمانی همه کارگران و همه مولدان بالا برود، درست است که به لحاظ **حقوقی** همه حق دارند و باید داشته باشند در مسائل مختلف اظهار نظر و مشارکت کنند، اما این **برابری حقوقی**، برابری اقتصادی نیست، زیرا برابری اقتصادی که حکمت از آن به عنوان «برابری واقعی» نام می برد (و انگار برابری سیاسی و حقوقی که انگیزه های فکری انقلابهای بورژوائی بودند غیر واقعی اند) تنها می تواند به معنی برابری در تولید و مناسبات تولیدی متناظر آن باشد. **برابری اقتصادی** ای که حکمت و امثال او از آن دم می زنند، در بهترین حالت نوعی **برابری حقوقی** در عرصه تولید است، نه موقع **عملاً** یکسان نسبت به وسائل تولید یا موقعیت **عملاً** یکسان در سازمان اجتماعی تولید، و نه تقسیم برابر ثروت و محصولات تولید شده در جامعه. برابری حقوقی در عرصه تولید یعنی حق برابر همه مولدان در کنترل و اداره تولید، در تصمیم گیری و اجرا. بی تردید ما خواهان تحقق چنین شرائطی هستیم، اما **به غلط** نام آن را برابری اقتصادی نمی گذاریم! ما پیگیرتر و رادیکال تر از حکمت و امثال او خواهان کنترل و اداره کارگری، خواهان تصمیم گیری و اجرا به دست کارگران و غیره هستیم، چیزهایی که حتی یکی از آنها را در «یک دنیای بهتر» نمی توان یافت. کافی است به تفاوت تعاریف ما و حکمت از سوسیالیسم توجه شود تا معلوم گردد که ما در این زمینه از جریان «کمونیسم کارگری» پیگیرتر و رادیکال تریم: آنها سوسیالیسم را صرفاً با مالکیت اجتماعی وسائل تولید تعریف می کنند و **ما سوسیالیسم را تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد با مالکیت اجتماعی و اداره کارگری می دانیم**، این تعریف بارها در ادبیات ما تکرار شده است. پس روشن است که تلاش برای برابری انسانها به معنی تلاش برای محو شرائطی است که تحت آن شرائط طبقات اجتماعی باز تولید می شوند. اما همه نابرابری ها ناشی از شرائطی که طبقات اجتماعی را بازتولید می کنند نیستند، در عالم واقع

عده ای با صلاحیت تر و یا فعال تر از عده دیگرند، یک عده مسئولیت بیشتر از عده ای دیگر می - پذیرند، عده ای بیشتر نقش پیشرو و عده دیگر بیشتر نقش دنباله رو دارند.

ما هم به رغم وجود این تفاوتها در بین انسانها (حتی در جامعه سوسیالیستی)، برآنیم که همه مولدان باید **حق برابر** در اداره تولید، تصمیم گیری، اجرا و غیره داشته باشند، اما این **حق برابر، صرفاً برابری حقوقی است.**

ممکن است عده ای بگویند در سوسیالیسم پیشرفته یا در کمونیسم این **برابری حقوقی** به **برابری واقعی** تبدیل می شود. اما بدون تعریفی روشن از برابری واقعی نمی توان درک نمود که اولاً این برابری چیست (یا در چیست) و ثانیاً چگونه این تبدیل صورت می گیرد. اگر منظور از برابری واقعی همان **برابری اقتصادی** باشد، ما با تجزیه و تحلیل آن در کتاب « کمونیسم کارگری حکمت ... » نشان داده ایم که این درست نیست. ما بدون اینکه دچار خیال پردازی و ایده آل پروری درباره کمونیسم شویم دست کم از چند نکته (یا چند گرایش عمومی) آگاهیم :

الف) اینکه هدف کمونیسم ایجاد امکان تحقق همه استعداد ها، خواستها و نیازهای **فرد** است و جامعه کمونیستی جامعه ای است که در آن تکامل **فرد** شرط تکامل اجتماعی است، یعنی همه افراد این فرصت را می یابند که **خود** شوند و مسئله برابری بین افراد، که نتیجه مقایسه شرایط آنان در تولید، مناسبات اجتماعی تولید و محصولات کارشان است، مطرح نخواهد بود، زیرا بنیاد هر مقایسه اقتصادی بین انسانها با محور طبقات و امتیازات طبقاتی از میان خواهد رفت.

ب) از آنجا که نیازهای انسانها یکسان نیست دلیلی نیز برای سهم بری یکسان آنان از ثروت اجتماعی وجود ندارد : برابر سازی نیازهای نابرابر، خود عامل ایجاد نابرابری در بین انسانهاست (به این موضوع جلوتر خواهیم پرداخت) !

نکته مهمی که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد اینست که **نابرابری واقعی** ای که (به رغم **برابری حقوقی**) در روند تولید سوسیالیستی بین انسانها وجود دارد می تواند زمینه ای برای ایجاد امتیاز و شرایط شکل گیری مجدد طبقه ای از مدیران، تکنوکراتها و غیره فراهم سازد که در طول زمان خود خویشتن را بازسازی کنند، بر نهاد های مختلف جامعه سوسیالیستی سلطه یابند و به تدریج شرایط بازگشت به سرمایه داری را مهیا کنند. این یکی از دلایل مهم امکان پسرفت سوسیالیسم به سرمایه داری یعنی شکست انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. یکی از راههای مقابله با این روند، ضمن مبارزه فرهنگی و غیره، تقویت اتحادیه ها در جامعه سوسیالیستی است (اتحادیه هایی که حتی در آن جامعه باید مستقل از دولت، احزاب، مدیران و غیره باشند)، اتحادیه ها در همکاری و در کنترل متقابل با شوراها همچون ارگان قدرت سیاسی طبقه کارگر (دولت کارگری)، کمیته های کارخانه همچون نهاد مدیریت کارگری تولید، ارگان سراسری تنظیم و برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی و غیره باید همواره وظیفه دفاع از کارگران (به قول لنین حتی در مقابل دولت کارگری !) را به عهده داشته باشند و مانع شوند که به بهانه استفاده بهینه یا علمی از وسائل تولید و یا تحت عنوان ضرورت افزایش بارآوری کار و غیره بار دیگر زمینه جدائی مولدان مستقیم از اداره تولید به وجود آید. آری اینها از جمله راههای مهم مبارزه با بنیادهای ساختار طبقاتی در جامعه سوسیالیستی اند که همراه با تحکیم قدرت سیاسی طبقه کارگر و مالکیت اجتماعی وسایل تولید، مانع بازگشت به سرمایه داری می گردند. حال آن که سازمان جامعه ای که براساس برابری اقتصادی شکل گرفته باشد بی شک سازمانی نظامی خواهد بود که در آن بخش کوچکی به مثابه فرماندهان جامعه برای برقراری نظم برابری طلبانه باید در رأس جامعه و یا به عبارت دیگر طبقه حاکم باشند.

حال به مسئله برابری در حوزه توزیع بپردازیم : در این زمینه ما نیاز زیادی به بسط توضیح نداریم. در کتاب « کمونیسم کارگری حکمت ... » این موضوع به تفصیل مطرح شده و اساساً متکی بر تحلیل مارکس از این مسئله در « نقد برنامه گوتا » ست. **نقد برنامه گوتا یکی از مهمترین اسناد جنبش کمونیستی در رد برابری طلبی اقتصادی است.** مارکس در آنجا آشکارا نشان می دهد که در نخستین فاز جامعه کمونیستی (یعنی در جامعه سوسیالیستی)، دریافتی هر مولد (هر کارگر) از جامعه مطابق با **کار** او (و نه **ارزش نیروی کار** او که معیار جامعه سرمایه داری است) پس از کسر

مقادیری است که برای گسترش بیشتر تولید (یعنی انباشت)، برای تأمین هزینه نگهداری بیماران، معلولان و غیره برای پیش بینی و پیشگیری از سوانح، برای آموزش و بهداشت و غیره لازم است. مارکس به درستی می گوید اما کار انسانهای مختلف یکسان نیست، یکی قوی تر است و دیگری ضعیف تر، یکی ماهرتر است و دیگری مهارت کمتر دارد، یکی با تجربه است و دیگری کم تجربه. بنابراین دریافتی مولدان از جامعه برابر نیست (و نمی تواند باشد) : تحمیل برابری در این زمینه، هر چند ممکن است متناقض به نظر رسد، در واقع تحمیل نابرابری است، یعنی برابری خود خویشتن را نقض می کند : برابری نابرابران خود نابرابری است! نکته ای که باید توجه کرد اینست که نابرابری درآمد افراد در جامعه سوسیالیستی، نابرابری ای که ناشی از تفاوت در کارهایی است که مولدان به جامعه تحویل داده اند به هیچ رو جنبه استثماری ندارد و آن را نباید با نابرابری درآمد افراد در جامعه سرمایه داری یکسان گرفت.

ممکن است گفته شود آری چنین است ولی در فاز عالی جامعه کمونیستی با برابری اقتصادی در زمینه توزیع (مولد و غیر مولد) مواجه خواهیم بود. پاسخ ما اینست که با شناخت محدودی که از هم اکنون درباره گرایشهای مهم این جامعه وجود دارد می توان گفت در آن نیز چنین نخواهد بود. در آن جامعه نیازی به برابری نیست و برابری موضوعیت نخواهد داشت : اگر در کمونیسم رابطه هر فرد با جامعه با فرمول « از هرکس مطابق تواناییهایش و به هر کس مطابق نیازش » تعریف شود، باز می بینیم که تواناییها و نیازهای انسانها یکسان نیستند.

مولدی در فاز عالی جامعه کمونیستی ممکن است به آزمایشگاهی بسیار مجهز و پیچیده، به وسائلی بسیار پرهزینه و امکانات تدارکاتی بسیار بالا و همچنین به همکاران مختلف نیاز داشته باشد تا بتواند تواناییهایش را تحقق بخشد و از این طریق نه تنها خود تحقق و تکامل یابد و ارضا شود، بلکه جامعه را نیز از نتایج کار و تواناییهایش (مثلاً پژوهشهای پزشکی، زیست شناسی، فیزیکی، اختر شناسی، هوا شناسی، شیمی ملکولی و غیره) بهره مند سازد. اما در همین جامعه مولدی دیگر ممکن است تنها به مقداری کاغذ و چند قلم و یک کامپیوتر نیازمند باشد تا مثلاً شعر بگوید، داستان بنویسد یا یک نظریه ریاضی محض را بررسی کند، و یا مولدی دیگر به چند قلم مو و مقداری رنگ و بوم برای نقاشی نیاز داشته باشد. توجه شود درک ما این نیست که عین تقسیم کاری که در جامعه کنونی وجود دارد به جامعه کمونیستی هم منتقل می شود. در آن جامعه ممکن است یک نفر هم روی اختر فیزیک کار کند، هم نقاشی کند، هم باغبانی و کارهای دیگر انجام دهد، اما در هر یک از این فعالیتها به وسائلی معینی نیاز دارد و به احتمال زیاد وقتی که صرف همه آنها می کند یکسان نیست، به همین طریق با آنکه تقسیم کار کنونی و همراه با آن امتیازات مربوط به حرفه های مختلف از میان می رود، اما این بدان معنی نیست که همه به طور مساوی همه کار می کنند! در این جامعه ممکن است یک پیانیست به داشتن پیانوئی در خانه خود، و یک نی لیک نواز به نی لیک در خانه خود نیاز داشته باشند، اما نی لیک نواز مدعی نمی شود که چون پیانیست، پیانو در خانه دارد او نیز باید یک پیانو یا مثلاً ۵۰۰ نی لیک که معادل یک پیانوست در خانه داشته باشد تا « برابری » او با پیانیست تضمین شود! همچنین شخصی که نیاز به قلب مصنوعی دارد (که ممکن است بسیار پرهزینه باشد) آن را از جامعه دریافت می کند و دیگری که سالم است از این بابت هیچ چیز دریافت نمی کند و قاعدتاً مدعی نمی شود که به او قلب مصنوعی یا معادل آن بدهند تا « برابری » برقرار شود! یک مزرعه که نیاز به مواد ضد آفات نباتی دارد آنها را از جامعه دریافت می کند و مزرعه دیگری که این آفات در آن نیست نه این مواد ضد آفات نباتی را دریافت می کند و نه ارزشی معادل این مواد را، زیرا اساساً توزیع در آن جامعه نه براساس ارزش، که دیگر وجود نخواهد داشت، بلکه براساس ارزشهای مصرفی ای که موضوع نیاز جامعه اند انجام می شود.

برابری در مهمترین و در بسیاری از موارد یک مفهوم منفی است : برابری یعنی برداشتن سدی که در مقابل حرکت آزاد است و در این حرکت آزاد الزاماً همه عناصر یکسان پیش نمی روند. به همین دلیل است که انگلس می گوید هر درک ومعنی دیگری از برابری غیر از الغای طبقات پوچ و بی معنی است. اما اگر برابری به درستی و صرفاً به مفهوم الغای طبقات درک می شد، دیگر نیازی نبود که

مفهوم گنگ، مبهم، چند پهلو و توهم زای **برابری اقتصادی** ورد زبان و تبلیغات امثال حکمت و حکمتیها باشد

آقای زمانی به هیچ یک از موارد بالا - که همگی در نقد ما مطرح شده اند - توجهی ندارد و به مانووری مضحک دست می زند: او با نقل قولی از انگلس (که از کتاب خود ما کرده و طبق سنت معمول حکمتی نامی از منبع و مأخذ نیاورده) خواسته ما را ارشاد کند و بگوید «برابری» مفهومی بورژوائی نیست و غیره. او، مانند موارد دیگر، در متن انگلس نیز همان سلاخی و پریدن از روی مطالبی را که به نفعش نیست انجام داده و سپس به سرهم بندی آن پرداخته است.

آقای زمانی پس از کشف رابطه بین اسپارتاکوس و بورژوازی کمپرادور می نویسد:

«برای روشن شدن موضوع [در چه زمینه ای؟] به جملاتی از انگلس در آنتی دورینگ توجه کنید:

"این ایده که همه انسانها، به عنوان انسان دارای چیز مشترکی هستند و به اعتبار این چیز مشترک با هم برابرند البته کهنگی و دیرینگی جهانی دارد اما خواست مدرن برابری چیز کاملاً متفاوتی است.... در جماعت‌های باستانی، جوامع بدوی، مسئله برابری حداکثری توانست در میان اعضای آن جماعت مطرح باشد، زنان و بیگانگان از این برابری طرد می شدند.... به همین طریق خواستهای بورژوازی برابری را خواستهای پرولتری برابری همراهی می کنند. از لحظه ای که خواست بورژوازی برای لغو امتیازات طبقاتی مطرح می شود در کنار آن خواست پرولتری برای محو خود طبقات (مطرح می‌گردد)." [پایان نقل قول آقای زمانی از انگلس - تأکیدها از آقای زمانی است]»

آقای زمانی سپس می افزاید:

«پرواضح است که همانطور که انگلس به درستی در آنتی دورینگ اشاره کرده در مقطعی بورژوازی در جهت رشد تکاملی اش از برابری حقوقی جانبداری کرده تا پروسه اضمحلال مناسبات فئودالی را سرعتی دو چندان بخشد و یا کارگران در چارچوب نظام سرمایه داری این آزادی را بدست آوردند که با هر صاحب سرمایه ای قرارداد کار ببندند و نیروی کار خود را اجاره دهند، اما تنها نویسندگانی چون آقایان شباهنگ و فرهیخته به این نتیجه میرسند که آزادی و برابری ساخته دست بورژوازی است!!»

بدینسان آقای زمانی، وفادار به رهبر خود و ایده ازل و ابدی بودن ایده آلهای مقدس آزادی و برابری، عدالت و رفاه او، بر آن است که برابری انسانها (در مفهوم مدرن آن و نه مثلاً برابری انسانها در گناهکار بودن که به قول انگلس جوهر برابری در مسیحیت را تشکیل می دهد) امری ثابت است و بورژوازی «در مقطعی» از آن برای منافع خود استفاده می کند و پرولتاریا آن را همچون «بنیاد معنوی کمونیسم کارگری» به سلاح مبارزه و جامعه ایده آل خود مبدل می سازد!

گفتیم که آقای زمانی جملات انگلس را از کتاب خود ما نقل کرده، اما آن را سلاخی نموده، از روی قسمتهایی از آن که به نفعش نبوده پریده و بقیه را هم سرهم بندی کرده تا نتایج دلخواه خود را از آن بگیرد و البته موفق هم نشده است!

خواننده نخست باید توجه کند که قسمت اخیر «پاراگرافی» که آقای زمانی نقل کرده در واقع با قسمتهای پیشین، یک پاراگراف تشکیل نمی دهد و چهار صفحه پس از آنهاست، اما همین قسمت اخیر را هم ناقص نقل کرده است، ما در زیر بحث کامل انگلس درباره خواستهای پرولتری برابری را نقل می کنیم:

«اما همان گونه که می‌دانیم از لحظه‌ای که بورژوازی از پیله بورژوا فئودالی بیرون می‌آید، از هنگامی که این رسته قرون میانه‌ای به طبقه‌ای مدرن تبدیل می‌شود همواره به گونه‌ای گریزناپذیر با سایه خود یعنی پرولتاریا همراه است. به همین طریق خواستهای بورژوائی برابری را خواستهای پرولتری برابری همراهی می‌کنند. از لحظه‌ای که خواست بورژوائی برای لغو امتیازات طبقاتی مطرح می‌شود در کنار آن خواست پرولتری برای محو خود طبقات، نخست در شکلی مذهبی با تکیه بر مسیحیت بدوی و سپس با اتکا بر خود نظریات برابری طلبانه بورژوازی ظاهر می‌گردد. پرولترها از گفتمان بورژوازی بل می‌گیرند: برابری نباید صرفاً ظاهری باشد، نباید تنها در عرصه دولت مطرح شود بلکه باید واقعی باشد و به قلمرو اجتماعی و اقتصادی گسترش یابد. به ویژه از هنگامی که بورژوازی فرانسه پس از انقلاب کبیر برابری مدنی را به پیش کشیده، پرولتاریای فرانسه با خواست

برابری اجتماعی و اقتصادی، ضربه در مقابل ضربه، به او پاسخ داده و برابری به فریاد رزم پرولتاریای فرانسه مبدل شده است.

بدینسان خواست برابری از زبان پرولتاریا دو معنی دارد. یا واکنشی خود به خودی در مقابل نابرابریهای فاحش اجتماعی، اختلاف بین توانگران و بی‌چیزان، اربابان فنودال و رعیت‌های آنان، بین کسانی که از پرخوری می‌میرند و گرسنگان، همان گونه که در آغاز جنگ دهقانی آلمان چنین بود، در این صورت این خواست صرفاً بیان‌گر غریزه انقلابی است و توجیه خود را تنها در آن می‌یابد. یا اینکه تقاضای برابری زاده واکنشی در مقابل خواست برابری بورژوازی است و از آن مطالبات کمابیش درست و دوربرد تری را بیرون می‌کشد و همچون وسیله‌ای برای تهییج کارگران و شوراندن آنان به ضد سرمایه‌داران، با تکیه بر چیزهایی که مورد تأیید خود بورژوازی است، بهره می‌گیرد، در این حالت، این برابری با خود برابری بورژوائی دوام می‌آورد و با آن برمی‌افتد. در هر دو مورد، درونمایه واقعی خواست پرولتاریا در زمینه برابری، خواست محو طبقات است. هرگونه خواست برابری که از آن فراتر رود ضرورتاً به پوچی می‌رسد. ما در این باره نمونه‌هایی به دست داده‌ایم و هنگامی که به خیالبافیهای آقای دورینگ درباره آینده برسیم باز هم نمونه‌های کافی ارائه خواهیم کرد.

بدینسان ایده برابری، چه در شکل بورژوائی و چه پرولتری آن، خود محصولی تاریخی است که به وجود آمدن آن مفروض بر شرایط تاریخی معینی است که به نوبه خود مفروض به تاریخی طولانی است، در نتیجه به هیچ رو حقیقتی ابدی نیست. اگر امروز از سوی عموم مردم این خواست به این یا آن معنی، به عنوان امری بدیهی پذیرفته می‌شود، اگر، به قول مارکس، "هنوز از سخت‌جانی نوعی پیشداوری توده‌ای برخوردار است" این نه به علت درستی آن همچون یک اصل، بلکه معلول پخش عام ایده‌های سده هیجدهم و تداوم دیرپای آن ایده‌ها در شکل امروزی شده آنهاست. *

اگر آقای زمانی بحث انگلس را که در بالا نقل کردیم درست فهمیده بود، آن را تکه پاره نمی‌کرد و از صافی شریعت حکمتی نمی‌گذراند در آن صورت به نتایج زیر می‌رسید:

۱ - خواست برابری پرولتری به دنبال خواست برابری بورژوائی مطرح می‌شود (یعنی محصول زمانی است که پرولتاریا هنوز به تنوری خود، سوسیالیسم علمی، دست نیافته است).

۲ - درونمایه خواست پرولتری، برابری، محو طبقات است و هرگونه خواست برابری که از آن فراتر رود پوچ است. بنابراین اگر منظور حکمت و حکمتیها از برابری همان لغو طبقات است و چیزی فراتر از آن نمی‌گویند، یعنی مثلاً هدفشان تبدیل انسانها به چوب کبریت‌های هم قد و قامت نیست که همگی با هم «برابرند»، در این صورت چرا به همان لغو طبقات بسنده نمی‌کنند؟ و اگر بحث انگلس را می‌پذیرند (که ظاهراً آقای زمانی پذیرفته است) پس باید بپذیرند که هر معنی دیگری از برابری که از لغو طبقات فراتر رود پوچ است.

۳ - رواج ایده برابری اقتصادی دلیل درستی آن نیست، بلکه به دلیل اینست که به قول مارکس این ایده از «سخت جانی نوعی پیشداوری توده‌ای برخوردار است» و تداوم ایده‌های سده هیجدهم در شکل امروزی شده آنهاست.

بدینسان بحث‌های مارکس و انگلس در «فقر فلسفه»، «نقد برنامه گوتا»، «آنتی دورینگ» و «سرمایه» در جهت تأیید بحث‌های ما و ضد بحث‌های منصور حکمت است. حال اگر آقای جمال زمانی باز هم تصور می‌کند که ایده‌های حکمت در انطباق کامل با نظرات مارکس قرار دارد، بدین خاطر است که تعصب حکمتی و برابری طلبی در او نیز از «سخت جانی نوعی پیشداوری توده‌ای برخوردار است»

* انگلس، آنتی دورینگ، فصل ۱۰، اخلاق و حقوق. برابری - ترجمه ما و نقل شده در پیوست دوم کتاب «نقد کمونیسم کارگری حکمت ص ۴۴۰ - ۴۳۴. تکیه بر کلمات از ماست.

مسئله آزادیهای بی قید و شرط سیاسی

مسئله دیگری که آقای جمال زمانی را سخت برآشفته کرده و حتی باعث ایجاد «حالت تهوع» در منتقد نازک طبع ما شده اینست که ما گفته ایم **آزادی بی قید و شرط سیاسی** فرمولی آنارشویستی است. ضمن آنکه خود ما آزادی نامحدود اندیشه، بیان، تشکل، گردهمایی، آزادی اعتصاب و غیره را درست می دانیم و خواهان استقرار این آزادیها هستیم. راستی مشکل در کجاست؟ آیا یک دعوی لفظی و ملانقطی گری است؟ نه چنین نیست!

ما به صراحت تمام نوشته ایم، و هرکس که جملات عادی را بفهمد نوشته ما را خواهد فهمید (و آقای زمانی احتمالاً به علت تعلق به «حزبی فوق العاده» از درک جملات «عادی» عاجز است) که سیاست **صرفاً** اظهار عقیده و بیان، انتشارات و مطبوعات، تشکل و گردهماییها و تظاهرات مسالمت آمیز، اعتصاب، اعتراض و بست نشستن نیست؛ کودتا، جاسوسی، سازمانهای مخفی مسلح، سازمانهای تروریستی و نیز قیام مسلحانه و غیره نیز جزء اعمال سیاسی هستند، اینکه ما از آنها خوشمان بیاید یا نه، آنها را به کار ببریم یا نه، مانع از آن نمی شود که این اعمال **سیاسی** باشند و باید توجه داشته باشیم همواره کسانی هستند که سیاست را از این طرق به پیش می برند. با توجه بدین امر، دولت کارگری (و هیچ دولت دیگری) نمی تواند **آزادی بی قید و شرط سیاسی** را بپذیرد، آزادی نامحدود بیان و عقیده، مطبوعات، گردهمایی، تشکل، تظاهرات غیر مسلحانه، آزادی اعتصاب، نشستها و تحصنهای اعتراضی را دولتهای دموکراتیک و پیگیرتر از همه آنها دولت کارگری می پذیرند و باید بپذیرند، اما قیام، کودتا، جاسوسی و اعمال تروریستی به ضد خود را هیچ دولتی و از جمله دولت کارگری نمی پذیرد.

شعار **آزادی بی قید و شرط سیاسی** «حزب کمونیست کارگری» مبتنی بر درک همیشه مسالمت آمیز از سیاست است، در حالی که سیاست همیشه مسالمت آمیز نیست و به ویژه دشمنان طبقه کارگر همواره به روشهای مسالمت آمیز به ضد دولت کارگری و به ضد پرولتاریا و سازمانهای او مبارزه نمی کنند. حال یا «حزب کمونیست کارگری» باید صراحتاً بگوید که آزادی همه گونه فعالیت سیاسی از جمله کودتا، قیام مسلحانه، اعمال تروریستی و جاسوسی را تأمین می کند و یا اینکه بگوید همه فعالیتهای سیاسی به غیر از اینها و امثالشان آزادند. اگر اولی را بگوید، انسانهای عادی این تشکیلات را نه تنها به عنوان سازمانی انقلابی، بلکه حتی سازمان جدی سیاسی به حساب نخواهند آورد و اگر دومی را بگوید، یعنی بگوید همه فعالیتهای سیاسی، غیر از فعالیتهایی نظیر قیام، کودتا، تشکیلات سازمانهای مخفی مسلح، سازمانهای تروریستی، سازمانهای جاسوسی و نظیر آنها به ضد دولت کارگری، آزادند، در این صورت دیگر حق ندارد اصطلاح بی قید و شرط را به کار برد. موضوع طرح شده از سوی ما درباره **آزادی بی قید و شرط سیاسی** به همین سادگی است.

ترسیم کاریکاتوری از کتاب «کمونیسم کارگری حکمت ...»

آقای جمال زمانی نه تنها، چنانکه با استناد و استدلالهای مختلف نشان دادیم بحثهای ما درباره «یک دنیای بهتر»، «برابری طلبی اقتصادی»، «آزادی بی قید و شرط سیاسی» و غیره را قلب و تحریف می کند و به ما اتهامهای دروغ و ناروا می زند، بلکه به خواننده «نقد» خود از کتاب ما چنین وانمود می کند که گویا همه ۵۱۶ صفحه این کتاب به این سه مبحث اختصاص دارند!

ما به اطلاع کسانی که کتاب «کمونیسم کارگری حکمت ...» را خوانده اند می رسانیم که چنین نیست و این صرفاً یکی از شگردهای ناشیانه آقای زمانی است که خواسته تمام محتوای نقد ما را در این دو سه نکته خلاصه و آنها را به خیال خود رد کند!

رئوس مهمترین انتقادهای ما به « کمونیسم کارگری » حکمت

۱) رد این ادعای ایده آلیستی و عامیانه که انسانها در طول تاریخ چند هزارساله همواره به دنبال « ایجاد دنیای بهتر» در جهت آرمانهای مقدس و ابدی آزادی، برابری، عدالت و رفاه بیشتر بوده اند و نشان دادن اینکه این ادعا نقطه مقابل تز سوسیالیسم علمی است که طبق آن « تاریخ همه جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است» و اینکه « مبارزه طبقاتی نیروی محرک تاریخ است » و نه آرمانهای مقدس. همیشگی « یک دنیای بهتر». ما نشان داده ایم که تز « برابری اقتصادی » که حکمت آن را با کمونیسم یکی می گیرد، در حقیقت شعار آنارشیستها به ویژه از سال ۱۸۷۶ به بعد (یعنی از زمان به میدان آمدن « آنارشیسم کمونیستی ») است.

۲) نقد درک منصور حکمت از شیوه تولید سرمایه داری و نشان دادن اینکه او تضادهای بنیادی سرمایه داری، یعنی تضاد بین اجتماعی شدن هرچه بیشتر تولید از یک سو و تصاحب خصوصی وسائل تولید از سوی دیگر را (که به صورت تضاد بین کار و سرمایه از یک طرف و تضاد بین تولید سازمانیافته در یک بنگاه و هرج و مرج تولید در سطح اجتماعی از طرف دیگر خود را به نمایش می گذارد) نفهمیده است و در نتیجه از یک رشته مهمترین پدیده های سرمایه داری مانند تمرکز سرمایه حرفی نزده، تز انحصار سرمایه را که شکل عالی تمرکز است به ریشخند گرفته، در زمینه توضیح بحران سرمایه داری ضمن اظهار فضل به یک رشته همانگوئیها و یا مصادره به مطلوب بجای استدلال و کاوش در ریشه بحران و توضیح دینامیسم عوامل مؤثر در آن و تأثیر متقابل آنها، روی آورده است.

۳) منصور حکمت فرق بین زمین و سرمایه و زمیندار و سرمایه دار را نفهمیده و همچنین تفاوت بین سرمایه مولد و غیر مولد، و کار مولد و غیر مولد را درک نکرده است.

۴) سوسیالیسم (و حتی کمونیسم) را در مالکیت اجتماعی وسائل تولید خلاصه کرده و چند ویژگی بنیادی دیگر تولید سوسیالیستی را نادیده گرفته است :

الف - تنظیم و برنامه ریزی اجتماعی تولید (به قول مارکس تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد). این به خاطر آن است که حکمت تضاد بین تولید سازمانیافته در یک بنگاه و هرج و مرج تولید در سطح اجتماعی را نفهمیده است.

ب - مدیریت کارگری چه در سطح بنگاههای جداگانه و چه در سطح کل تولید اجتماعی (که ارگان سراسری برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی همچون یک سازمان کارگری این وظیفه را به عهده دارد).

پ - توزیع سوسیالیستی (متمایز از توزیع کمونیستی در فاز عالی آن) که چنانکه دیدیم متکی بر **توزیع براساس کار** است (پس از کسر مقادیر لازم برای گسترش تولید، تأمینهای اجتماعی، آموزش، بهداشت، پیش بینی و پیشگیری سوانح، هزینه های اداری و دولتی، هزینه های دفاعی و غیره). حکمت اصولاً به توزیع براساس کار به طوری که در بالا آمد و مربوط به نخستین فاز جامعه کمونیستی است اعتقادی ندارد و توزیع براساس نیاز را که مربوط به جامعه کمونیستی در فاز عالی آن، جامعه وفور، است از همان فردای برانداختن دولت بورژوائی و استقرار دولت کارگری عملی می داند (دلیل این امر را در شماره ۵ بیان می کنیم).

ت - رد الزام عمومی به کار (در جامعه سوسیالیستی هرکس که توانائی کار دارد **باید** کار کند و **کار داوطلبانه نیست**). حکمت با رد الزام عمومی به کار در مقابل تزه های مانیفست کمونیست و رهنمودها و اصول انترناسیونال اول قرار می گیرد.

۵) **رد دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم** : حکمت تز مارکس در مورد وجود یک دوران تاریخی بین سرمایه داری و کمونیسم (ر. ک به « نقد برنامه گوتا ») را رد می کند و بدینسان نه تنها مبارزه طبقاتی را که در این دوران به اشکال مختلف ادامه دارد نمی بیند، بلکه از همان فردای برافتادن بورژوازی توزیع براساس نیاز را (که شرائط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سازمانی آن

فراهم نیست و حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی که انقلاب سوسیالیستی در آنها صورت گیرد یک شبه، یک ساله یا چند ساله فراهم نمی شود (نسخه پیچی می کند و از همان آغاز، **کار داوطلبانه** را مطرح می نماید).

۶) رد دوران گذار بین سرمایه داری و کمونیسم باعث شده که حکمت از همان فردای برافتادن قدرت سیاسی بورژوازی الغای دولت را اعلام کند (الغای دولت در « یک دنیای بهتر» جزء **وظائف فوری** است).

بدینسان منصور حکمت آنارشیسم را بجای سوسیالیسم علمی (کمونیسم) می نشاند و دست کم در این بنیادی ترین اصول برنامه ای در کنار آنارشیستها به ویژه باکونین، کروپوتکین، مالاتستا و ماخو و نیز در کنار بنیانگذاران جریان موسوم به « کمونیسم کارگری » گورتر (حزب کمونیست کارگری آلمان ۱۹۲۰)، و همفکران او نظیر پانه کوک، سیلویا پانکهورست، پل ماتیک و دیگران قرار می گیرد و **در مقابل** مارکس، انگلس و لنین. از همه بدتر اینکه این تجدید نظر و تحریف کامل سوسیالیسم علمی را به نام کمونیسم و مارکسیسم ناب انجام می دهد!

۷) در زمینه سیاسی غیر از رد دوران گذار بین سرمایه داری و کمونیسم و ندیدن مبارزه طبقاتی در این دوران، دورانی که روبنای سیاسی آن فرمانروایی پرولتاریاست، که همان دموکراسی پرولتری است، حکمت درکی کاریکاتوری از دموکراسی ارائه می دهد که آمیزه ای از توهامات و توصیفات ایدئولوگهای بورژوا در مورد دموکراسی از یک طرف و شعارها و نقدهای آنارشیستی دموکراسی از طرف دیگر است: از یک طرف دموکراسی را جنبشی در جامعه بورژوایی می داند که نه فقط در حوزه سیاست، بلکه در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و غیره یعنی درباره کل جامعه و همه ابعاد آن صادق است (ر. ک به « تفاوت های ما » ص ۴۸) و از طرف دیگر دموکراسی را تبیین بورژوازی از آزادی می داند (همانجا).

ما نشان داده ایم که این دو درک، هر دو با درک مارکیستی از دموکراسی که شکل معینی از دولت و حکومت است (و اساساً مربوط به حوزه سیاست است و در قلمرو اقتصاد، حقوق، فرهنگ و غیره نقشی ندارد یا نقش آن ناچیز است) در تناقض قرار دارد و حکمت در توضیح خود از دموکراسی به آنارشیسم بسیار نزدیکتر است تا به مارکسیسم: « **ادعا نامه** » **حکمت به ضد دموکراسی رونوشت مطابق اصل نفرین نامه آنارشیستها در این زمینه است.**

۸) در زمینه تشکلهای طبقه کارگر ما نشان دادیم که دیدگاههای حکمت مبنی بر اینکه: الف - اتحادیه های کارگری آلترناتیو فرمیستی و شوراها آلترناتیو کمونیستی تشکلهای توده ای کارگری اند،

ب - اتحادیه های کارگری در کل ساختار حکومتی بورژوازی در اروپا قرار دارند و ارگانهایی برای کنترل اعتراضات کارگری هستند،

پ - جنبشهای کارگری، به ویژه در شرائط بحران و بیکاری شدید، هرچه بیشتر از شکل مبارزات اتحادیه ای خارج و ظاهراً به اشکالی از نوع « مجمع » عمومی کارگران تبدیل می شوند (که از نظر حکمت شورا یا نطفه شورا است)،

ت - اینکه در ایران، اتحادیه (سندیکا) برای واحدهای کوچک خوب است و شوراها برای واحدهای بزرگ،

ث - اینکه اتحادیه سازمان صنفی کارگران است،

همگی نادرست اند و هیچکدام با واقعیات تاریخی، با وضعیت کنونی جنبش کارگری جهان و ایران، و با تکامل اشکال سازمانی پرولتری از جمله اتحادیه ها، و محتوا و وظائف آنها و نیز با تحولاتی که جنبشهای کارگری اواخر سده نوزدهم و سراسر سده بیستم از سر گذرانده اند خوانائی ندارند. ما نشان داده ایم که شوراها انقلابی مادر زاد نیستند و همواره زیر نفوذ و رهبری کمونیستها نبوده اند؛ در کشورهای مختلف شوراها فرمیستی وجود داشته، همان گونه که سندیکاهای انقلابی نیز وجود داشته اند (مسلم است که شوراها انقلابی و سندیکاهای فرمیست و حتی ارتجاعی و ضد کارگری وجود داشته و دارند).

ما نشان داده ایم که حکمت **شورا** را با **کمیته کارخانه** عوضی می گیرد و علاو بر آن و بدتر از آن این دو سازمان (یعنی شورا که ارگان تسخیر قدرت سیاسی پیش از کسب قدرت و ارگان اعمال قدرت سیاسی پرولتاریا پس از تسخیر قدرت است و کمیته کارخانه که ارگان اداره کارگری است و جانشین بورژواها و مدیران آنها در کارخانه و دیگر واحدهای کار است) در هر شرایطی قابل تشکیل نیستند، بلکه تنها در وضعیت انقلابی است که می توان آنها را به وجود آورد.

ما نشان دادیم که دیدگاههای حکمت در مورد اتحادیه و شورا و بخصوص ایجاد تقابل و تعارض بین آنها، ایده هائی هستند که حکمت از آنارشیستها – به ویژه آنارشیستهای ایتالیائی دهه دوم سده بیستم و نیز از جریان موسوم به « کمونیسم کارگری » (حزب کمونیست کارگری آلمان ۱۹۲۰) گورتر، و جریان « کمونیسم شورائی » پانه کوک، تشکلهای کارخانه و کارگاه shop stewards سیلویا پانکهورست و دیگران گرفته (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) و آنها را به حساب خود گذاشته است. اما صرف نظر از این عدم رعایت امانت روشنفکری، آنچه مهم است نقش تفرقه افکنانه این دیدگاهها – به ویژه دامن زدن به تعارض بین سندیکا و شورا – در جنبش کارگری است.

ما نشان داده ایم که تعریف حکمت از سندیکا همتر از تعریف حزب توده از این سازمان کارگری است و کل تحولی که این پدیده در پایان سده نوزدهم، در جریان انقلاب اکتبر و کمینترن و در طول سده بیستم از سر گذرانده و باعث تغییر و تکامل نقش و عملکرد آن شده هم در دیدگاه حزب توده و هم در دیدگاه حکمت غایب است : هردوی آنها سندیکا (اتحادیه) را همچون سازمان **صنفي** کارگران یک صنف یا حرفه تعریف می کنند در حالی که پیشروترین جریانهای سندیکائی پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، کمینترن و کل جریان اتحادیه ای کشورهای سرمایه داری، **اتحادیه را سازمان صنعتی کارگران مزدی یک رشته صنعتی یا خدماتی می دانند** (روشن است که هر رشته صنعتی و حتی هر کارخانه، حرفه ها و تخصصهای زیادی را دربر می گیرد و تعریف سندیکا **براساس حرفه یا صنف**، به معنی تداوم بخشیدن و تحکیم تقسیمات درون طبقه کارگر و کمرنگ کردن وحدت طبقاتی کارگران است. در حالی که تعریف سندیکا براساس رشته صنعتی (و سازماندهی آن براین اساس) تا حد زیادی این ضعف را برطرف می کند و در همان حال به نحوی واقع بینانه ضمن توجه به منافع مشترک همه کارگران مزدی، خواستها و مسائل ویژه کارگران هر صنعت را نیز در مد نظر دارد.

۹) ما نشان داده ایم که تز حکمت مبنی برصرفاً علنی بودن مبارزات کارگری تزی انحلال طلبانه و رفرمیستی (یا آناشیستی – رفرمیستی) است. این تز که اخیراً حمید تقوائی در مصاحبه با لیلیا دانشفر آن را تکرار کرده بیانگر نگرش یکجانبه به مبارزه کارگری و اشکال و شیوه های آن به ویژه در کشوری مثل ایران است. این تز تنوع اشکال و شیوه های مبارزاتی را نادیده می گیرد : **مبارزه طبقه کارگر مبارزه ای است هم علنی، هم مخفی، هم قانونی و هم غیر قانونی، هم اقتصادی، هم سیاسی، هم نظری و هم فرهنگی، هم مسالمت آمیز و هم در صورت لزوم و در شرائط مساعد قهرآمیز. هرکس هریک از این جنبه های مبارزه را نفی کند طبقه کارگر را از یک سلاح و یک وسیله برای آزادی خود و بشریت از یوغ سرمایه و نظام طبقاتی محروم کرده است.**

از اینکه مثلاً اتحادیه یا اعتصاب یک سازمان و یک شکل علنی مبارزه اند (و یا در صورت امکان سازمان و شکلی قانونی اند) نباید و نمی توان نتیجه گرفت که مبارزه کارگران فقط شکل علنی دارد. منظور ما فقط سازمان سیاسی طبقه کارگر نیست. طبقه کارگر در طول مبارزات خود (و نه فقط در مبارزات حزبی) همواره اشکال مخفی و علنی، قانونی و غیر قانونی را با هم تلفیق کرده است. بسیاری از سندیکاهای علنی و قانونی موجود در کشورهای مختلف در آغاز تشکلهای هسته های مخفی یا نیمه مخفی کارگری بوده اند. و نیز سندیکا با آنکه اساساً سازمان علنی مبارزه طبقه کارگر به حساب می آید بخشی از سازماندهی مبارزه اش به شکل مخفی صورت می گیرد.

۱۰) ما نشان داده ایم که مباحث حکمت درباره مبارزه انقلابی و مبارزه برای اصلاحات تناقض آمیزند: او از یک سو می گوید : « قابل تردید نیست که امروز **حتی کوچکترین بهبود در زندگی مادی و معنوی مردم ایران و کسب بدیهی ترین حقوق و آزادیهای فردی و مدنی در گرو به زیر کشیدن رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی است.** » و از سوی دیگر می نویسد : « **در عین حال مادام و**

هرجا که نظام سرمایه داری برجاست حزب کمونیست کارگری همچنین برای گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات سیاسی - اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه می کند که سطح زندگی و **حقوق و آزادیهای توده های وسیع مردم را تا بالاترین حد ممکن بهبود بخشد.**» (تأکیدها از ماست)

این دو حکم هردو در یک صفحه و به فاصله چند سطر از هم در «یک دنیای بهتر» آمده اند: در هردو حالت «حزب کمونیست کارگری» خود را در زمره «ترین» ها قرار می دهد! هم معتقد است که کوچکترین بهبودی در زندگی مردم در رژیم جمهوری اسلامی، حتی با به میدان آمدن کارگران و زحمتکشان ممکن نیست و هم می خواهد «گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات سیاسی - اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» را تحقق بخشد!

در واقع «حزب کمونیست کارگری» در ظاهر چپ و در باطن راست می زند! اگر واقعاً هیچگونه امکان به عقب راندن رژیم جمهوری اسلامی، حتی برای **کوچک ترین بهبود در زندگی مادی و معنوی مردم نیست**، در این صورت هرگونه مبارزه جز مبارزه مستقیم و مسلحانه برای براندازی بی ثمر خواهد بود (این درست شبیه استدلالهای پویان و احمد زاده در زمان شاه و استدلال و شیوه عمل مجاهدین خلق در بیست و چند سال اخیر است). اگر شما «استراتژی و تاکتیک» پویانها و احمدزاده ها و مجاهدین خلق را قبول ندارید که ظاهراً قبول ندارید و برای «گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات» در کنار طبقه کارگر و «توده های وسیع مردم» مبارزه می کنید (ضمن آنکه به **درستی** معتقدید اصلاحات به تنهایی نمی تواند کارساز باشد و راه رهایی طبقه کارگر و توده های مردم راه انقلاب است) در این صورت نباید بگوئید که امکان دستیابی به کوچک ترین بهبود مادی و معنوی با حضور رژیم اسلامی (حتی با به میدان آمدن طبقه کارگر و توده های مردم) وجود ندارد: این موضع به اصطلاح «رادیکال» و «ضد رژیم» شما، **در تئوری غلط است** (چون نه تنها این رژیم بلکه قوی تر و خونخوارتر از آن هم در صورت تغییر توازن نیروها، یعنی در صورت به میدان آمدن طبقه کارگر و توده های زحمتکش برای حفظ حیات ننگین خود به عقب نشینی روی خواهند آورد، مانند عقب نشینیهای رژیم شاه در زمان نخست وزیر آموزگار، شریف امامی، از هاری و بختیار) و **در عمل توجیه بی عملی در ظاهر چپ است** و بیهوده تصور کردن هر تلاش مبارزاتی (چون هر تلاش مبارزاتی الزاماً در جهت براندازی نیست). البته «حزب کمونیست کارگری» ممکن است مدعی شود که ما در مبارزات روزانه کارگران و توده مردم حضور داریم و پرچمدار هستیم و غیره و **صرف نظر از درجه و ماهیت این حضور** باید بگوئیم که این امر در واقع به معنی نفی احکامی است که در بالا از «یک دنیای بهتر» نقل کردیم. اما این روش همیشگی «حزب کمونیست کارگری» است! به عنوان مثال «حزب کمونیست کارگری»، یعنی حکمت و حکمتیها، طی ۲۵ سال به ضد اتحادیه و سندیکا در ایران مبارزه کردند و کوشیدند بین اتحادیه و شورا (شوراهای خیالی خود) تعارض به وجود آورند و بین فعالان کارگری تفرقه ایجاد کنند. اکنون که جوانه هائی از جنبش اتحادیه ای در ایران پیدا شده فرصت طلبانه می کوشند آن را به حساب خود بگذارند! اپورتونیسیم، یعنی بی اصولی و یا کنار گذاشتن اصول برای منافع و مصالح زودگذر و بی واسطه؛ اپورتونیسیم شاخ و دم ندارد و برخورد «حزب کمونیست کارگری» و جناح حکمتیست آن برای به حساب خود گذاشتن این جنبش «کنترل از دور» و غیره تلاشی اپورتونیستی است.

(۱۱) ما نشان داده ایم که تزه های حکمت در مورد حکومت احتمالی حزب خود به نام حکومت کارگری چیزی جز خود را قیم طبقه کارگر دانستن نیست و در همان حال نشانگر بی اعتمادی و بی اعتنائی به خود طبقه و نیروهای طبقاتی است. مضحک اینجاست که «حزب کمونیست کارگری» شورا را (که با کمیته کارخانه عوضی گرفته و همه وظائف سندیکا را نیز بر دوش آن گذاشته) در مقابل سندیکا قرار می دهد و نقش اصلی شورا را که عبارت است از مبارزه سیاسی و انقلابی برای تسخیر قدرت سیاسی (پیش از تسخیر قدرت) و ارگان اعمال قدرت سیاسی کارگران (پس از تسخیر قدرت) نادیده می گیرد و حزب خود را که قرار است به گونه ای به قدرت برسد (که خودش هم نمی داند چگونه!) سکاندار و متولی قدرت سیاسی کارگران به حساب می آورد!

۱۲) ما با تکیه بر آمار و ارقام نسبتاً مفصل نشان داده ایم که یک رشته شعارهای به اصطلاح رفاهی حکمت عملی نیستند (نه تنها در نظام کنونی، بلکه حتی پس از کسب قدرت سیاسی کارگران نیز در کوتاه مدت و حتی میان مدت عملی نیستند). طرح چنین شعارهای عوامفریبانه برای کارگران و توده هائی که بدانها دل می بندند توهم انگیز خواهد بود و در همان حال گزکی به دست طبقه حاکم و نمایندگان فکری و سیاسی آن خواهد داد که با رد این شعارها (که حتی از عهده آنها هم برمی آید و نباید تصور کرد همه روشنفکرانی که در خدمت رژیم حاکم اند و یا اپوزیسیون بورژوائی رژیم حاکم، آدمهای ابلهی هستند) در واقع کمونیسیم و تلاشهای کمونیستها و خواستهای آنها را رد کنند و آنها را نزد توده ها افرادی معرفی نمایند که از سر معده حرف می زنند. مثالی می زنیم :

ما نشان داده ایم که این خواست برنامه ای حکمت که هزینه مسکن نباید از ۱۰٪ درآمد خانواده در ایران تجاوز کند، در کوتاه مدت یعنی مثلاً طی ۵ سال یا بیشتر عملی نیست (حتی در نظامی که بخواهد واقعاً این کار را بکند) و برای تحقق این خواست صرف دهها میلیارد دلار در سال طی یک برنامه حداقل ده ساله لازم است (ما فعلاً درباره نیروی متخصص لازم برای آن سخنی نمی گوئیم و فرض می کنیم این نیرو موجود باشد). به همین طریق گفتن اینکه « نقطه عزیمت ما حقوق انکار ناپذیر انسان امروز است » و مثلاً در زمینه بهداشت و درمان خواهان آنیم که ایران **دست کم** (چون حکمت گفته **نقطه عزیمت**) مانند کشورهای اروپائی شود (ضمن آنکه می دانیم حتی در پیشرفته ترین این کشورها از نظر اجتماعی، مانند کشورهای اسکانندیناوی بهداشت و درمان رایگان و عمومی و در دسترس همه واقعاً وجود ندارد)، آری چنین خواستی هرچند ممکن است گوش نواز باشد و بر درجه ایمان کسانی مانند آقای جمال زمانی بیفزاید اما تحقق آن به صرف اراده حکمت، « حزب کمونیست کارگری » و حتی کل طبقه کارگر و زحمتکشان ایران حتی در فاصله ۱۰ تا ۲۰ سال عملی نیست. یک رقم می تواند تا حدی ابعاد مسئله را روشن کند : هزینه سالانه بهداشت و درمان در فرانسه (که جمعیتی کمتر از ایران دارد و هم اکنون دارای تأسیسات بهداشتی و درمانی و نیروی انسانی ای در این زمینه است که قابل مقایسه با ایران نیست) در سال ۲۰۰۴ حدود ۱۸۳ / ۳ میلیارد یورو بود که از **کل تولید ناخالص ایران در آن سال بیشتر است!** حال چگونه در کوتاه مدت و میان مدت می توان سطح بهداشتی و درمانی در ایران معادل سطح بهداشت و درمان فرانسه (که سطحی عالی نیست) داشت؟! پس از انقلاب اگر تولید در ایران کاهش نیابد (که قاعدتاً در چند سال نخست امکان کاهش آن زیاد است) به هر حال یکبار ۵ تا ۱۰ برابر نمی شود! شمار پزشکان، پرستاران، کارکنان بیمارستانی، بیمارستانها و درمانگاهها، مراکز داروسازی و غیره یکبار ۵ یا ۱۰ برابر نمی شود. باید توجه کرد که اختلاف ارقام ایران و فرانسه در زمانی که حکمت این شعارها را مطرح می کرد حتی از آنچه در بالا گفتیم بیشتر بود. عین همین حرف را در مورد خواست اتوبوس و متروی رایگان در شهرهای مختلف می توان مطرح کرد. اتوبوس شهری و مترو در ایران (و نیز در بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی) حتی با فروش بلیت و درآمد از تبلیغات و غیره قادر به خود کفائی نیست و بودجه آن از محل اعتبارات شهرداریها و یا دولت تأمین می شود. آیا حکمت از هزینه چنین پروژه هائی اطلاع داشت؟

این ۱۲ مورد بخشی از مهمترین انتقادهائی است که ما به حکمت و « حزب کمونیست کارگری » کرده ایم، هرکس بخواهد انتقاد ما را بررسی و نقد کند و هدف او از این نقد کمک به جنبش کارگری، روشن کردن وظائف، تصحیح اشتباهات (از جمله اشتباهات احتمالی ما) و طرد انحرافات (از جمله انحرافات احتمالی ما) باشد باید دست کم به ۱۲ مورد بالا و مواردی که در جلد دوم نقد خود به « کمونیسیم کارگری حکمت » خواهیم کرد (که اساساً به مسئله ملی و جمع بندی عمومی از نقد ما به « کمونیسیم کارگری » اختصاص دارد) آری باید به اینها برخورد کند. باید دست کم نشان دهد که در موارد بالا ما دچار اشتباه و یا انحراف هستیم و حکمت درست می گوید، باید دست کم به اندازه ما (و قاعدتاً بهتر از ما و قوی تر از ما) استدلال کند و باید دست کم به اندازه ما (و قاعدتاً بهتر و دقیق تر از ما) مستند حرف بزند.

سخن آخر

شیوه ای که آقای جمال زمانی انتخاب کرده، یعنی برخورد گزینشی (چشم بستن بر روی چیزهایی که به نفعش نیست یا مخالف عقائد اوست)، سر و دم بریده، غیر مستند، متکی بر احساسات، پر از تحریف و مملو از ایمان به رهبر و سازمان خود (بجای برخورد عقلانی)، نفرت از هر حرف و انتقادی که ممکن است خطا ناپذیری رهبر او را مخدوش کند و استفاده از توپخانه ای که گلوله های آن کلماتی نظیر « لجن پراکنی » ، « تهوع آور » ، « جانین رژیم اسلامی » و غیره است، شیوه آسانی است (البته آسان برای کسی که از سطح تئوریک، سیاسی و استحکام اخلاقی ای مانند آقای زمانی بهره مند باشد)، اما چنین شیوه ای و چنین برخوردی هیچ مسئله ای را حل نمی کند، تنها ممکن است نقش سوپاپ اطمینانی برای دیگ خشم امثال آقای زمانی باشد و یا تصویری واهی برای ارائه « واکسنی » به ضد نقد ما به هواداران سازمانهای حکمتی.

ما در اینجا از همه حکمتیها، به ویژه از « لیدرها » و پهلوانان حکمتی دعوت می کنیم بجای فرستادن کسی مثل آقای زمانی به میدان، خود مستقیماً وارد عرصه شوند و دست کم به ۱۲ مورد بالا پاسخ دهند. هرچند ما توهمی در باره حکمتیها نداریم : چنانکه گفتیم شیوه آنها در مقابله با انتقاداتی که به آنان می شود طی ۲۵ سال گذشته یا سکوت بوده و یا حمله شخصی، اتهام و ناسزاگویی. آنها از مبارزه و نبرد سالم و سازنده نظری و سیاسی هراس دارند. می گوئید نه؟ این گوی و این میدان!

۲۷ دی ۱۳۸۴

۱۷ ژانویه ۲۰۰۶

سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته

لجن پراکنی از طریق سایت اندیشه و پیکار علیه منصور حکمت

چندی پیش در سایت اندیشه و پیکار کتابی به نام کمونیسم کارگری حکمت توجه ام را جلب کرد. به طبع چون خود رامتعلق به جنبش کمونیسم کارگری و تئوریهای نادر، و برنامه حزب کمونیست کارگری را مبانی فکری ام میدانم، لازم دانستم توضیحاتی کوتاه و اجمالی از نوشته فوق داشته باشم. در ابتدا نظر خواننده محترم را به آثار منصور حکمت و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران جلب میکنم که این آثار خود گواهی کامل از شفافیت و پویایی، و انطباق کامل مباحث ارائه شده از طرف نادر با نقد مارکس به جهان سرمایه داری در اوضاع سیاسی کنونی ایران و جهان است.

در قسمتهای مختلف کتاب منتشر شده در سایت پیکار، سعی وافری شده تا با ژورنالیسم و قلب حقایق از نادر و حزب کمونیست کارگری، همه چیز غیر از کمونیسم کارگری ارائه گردد. در اولین پاراگراف فصل اول کتاب، این جمله از برنامه حککا که تغییر جهان و ایجاد دنیای بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است را در مقابل جمله مانیفست حزب کمونیست قرار میدهند و فاکت می آورند که "تاریخ همه جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است". در ادامه قلمفرسائی می کنند که آیا حکمت و مانیفست در باره تاریخ دیدگاه واحدی دارند.

در بخش مبارزه طبقاتی برنامه حککا، پرولتاریا و بورژوازی پاراگراف دوم آمده است که: تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ، مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تحت ستم که در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشا اصلی تحول و تغییر در جامعه است.

ضروری نیست که خواننده محترم برای رسیدن به یک جواب صریح و اصولی تلاش و کوششی خارج از تصور کند. مقایسه بین ایرادات و فرمایشات حضرات و شیوایی و پویایی قلم نادر در برنامه حککا جای هیچگونه شک و تردید نمی گذارد که نویسنده گان کتاب جهت انحراف افکار عمومی از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند.

در چند صفحه بعد آورده اند که "مفهوم دنیای بهتر چیست؟ آیا این حقیقت که سرمایه داران، کودتاچیان و ارتشهای اشغالگر امپریالیستی، تروریستهای پان اسلامیست و غیره برای پیشبرد مقاصد خود مانند حزب کمونیست کارگری از دنیای بهتر دم می زنند نشان نمیدهد که این مفهوم گنگ است و... " برآستی فرق شما نویسندگان کتاب با جانپان اسلامی حاکم بر ایران و وزارت اطلاعاتشان که در کنار این مانند سازبها و چند مورد دیگر همیشه در خانه های تیمی مان قرص ضد حاملگی هم پیدا میکردند در چیست؟ یادتان نیست در آغاز حاکمیت کثیف جمهوری اسلامی، آنجایی که مجاهد و چریک برای امام ضد امپریالیست هورا می کشیدند، پیکاری ها هم البته با شمشیر چوبیشان به هواداران شان طول موجهای صدای تیرانا را می دادند، عده ای که جلودارشان منصور حکمت بود، از حاشیه به مرکز آمدند و چپ ترین و اجتماعی ترین نیروی حاضر در صحنه مبارزات کردستان، یعنی کومله را به پذیرش برنامه اتحاد مبارزان و به عبارت روشنتر مباحث ارائه شده از طرف نادر و تشکیل حزب کمونیست ایران متقاعد کردند. در دنیای بهتر صریحا از جانب نادر آورده شده که: زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. تنها کسانی که قصد تحریف و دروغ پردازی دارند، توده های وسیع را در صف

سرمایه داران و کودتاچیان قلمداد می کنند. توده ها آنانی اند که نیروی کار و عمل خلاقه شان را بابت دستمزدی ناچیز در شرایطی سخت و دشوار به صاحبان سرمایه می فروشند تا با درآمد حاصله گذران زندگی کنند.

در مورد برابری، نویسندگان کتاب در بخش برابری و عدالت پاراگراف سوم، در حکمی اجتهادی برابری را ساخته دست بورژوازی میسازند!! بسیاری از سرمایه داران، کودتاچیان و ارتشهای اشغالگر امپریالیستی و تروریستهای پان اسلامیست که مزورانه آنان را در کنار حککا قرار دادید از اینگونه قلم فرسایی های شما بسیار مسرور و خوشحال می شوند، اما بد به حال همه شما که در سایه مارکسیسم منصور حکمت و حککا امروز شعار آزادی برابری بر پیشانی بندهای دانشجویان معترض در دانشگاههاست. در هر آکسیون اعتراضی کارگران، پلاکاردهای نان و آزادی برای همه، چشمهای هر جریان راستی را بهتان زده می کند. از طرف دیگر آنقدر حاشیه نشینید که شعاع تزهائیان به بلندای محفلهاشان است!! از نظر شما احتمالاً قیام اسپارتاکوس و یارانش در دوران بورژوازی کمپرادور و مطالباتشان، نابرابری بیشتر با طبقات حاکم و سرکوب بیشتر از جانب حاکمان وقت بوده است!!؟؟ برای روشنتر شدن موضوع به جملاتی از انگلس در آنتی دورینگ توجه کنید :

این ایده که همه انسانها، به عنوان انسان دارای چیز مشترکی هستند و به اعتبار این چیز مشترک با هم برابرند البته کهنگی و دیرینگی جهانی دارد اما خواست مدرن برابری چیز کاملاً متفاوتی است. در جماعتی باستانی، جوامع بدوی، مسئله برابری حداکثر می توانست در میان اعضای آن جماعت مطرح باشد، زنان و بیگانگان از این برابری طرد می شدند. به همین طریق خواستهای بورژوازی برابری را خواستهای پرولتری برابری همراهی می کنند. از لحظه ای که خواست بورژوازی برای لغو امتیازات طبقاتی مطرح می شود در کنار آن خواست پرولتری برای محو خود طبقات (مطرح میگردد).

پر واضح است که همانطور که انگلس به درستی در آنتی دورینگ اشاره کرده در مقطعی بورژوازی در جهت رشد تکاملی اش از برابری حقوقی جانبداری کرده تا پروسه اضمحلال مناسبات فئودالی را سرعتی دو چندان بخشد و یا کارگران در چارچوب نظام سرمایه داری این آزادی را بدست آوردند که با هر صاحب سرمایه ای قرارداد کار ببندند و نیروی کار خود را اجاره دهند، اما تنها نویسندگانی چون آقایان شباهنگ و فرهیخته به این نتیجه میرسند که آزادی و برابری ساخته دست بورژوازی است!! به اصل دوم در بخش اصول و چارچوب عمومی دنیای بهتر توجه فرمایید: برقراری حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی وسیع، بی قید و شرط و تضمین شده برای همه، رفع هر نوع تبعیض بر اساس جنسیت، تابعیت، تعلقات قومی و ملی و نژادی و مذهبی، سن و غیره.

نویسنده گان در فصل چهاردهم از کتابشان به طرز تهوع آوری این رکن اساسی دنیای بهتر را با نظر باکونین که می گوید: (همه تشکلهای صرف نظر از هدف و موضوع آن باید مانند افراد از آزادی مطلق برخوردار باشند): را در یک زمره قرار دادند. با تکیه بر نظر باکونین جمهوری اسلامی می تواند با هدف تداوم حکومت کثیفش، ادعا کند که از آزادی کامل برخوردار است و می تواند به هر جنایتی دست بزند، یا اینکه هر گروه قوم پرست و ناسیونالیست می تواند با هدف عظمت طلبی و میهن پرستی، حامی از خون براه بیاندازد. اما در دنیای بهتر، ضمن تاکید بر آزادیهای سیاسی و مدنی وسیع، بر رفع معضلات اجتماعی مثل تعلقات قومی و مذهبی نیز تاکید می گذارد. برای اینکه ریاکاری ژورنالیستی این قلم بدستان بیشتر واضح و آشکار گردد، نظر شما را به پاراگراف انتهای نوشته ام که برگزیده دیگری از دنیای بهتر است جلب میکنم.

همانطور که در ابتدای امر متذکر شدم ، نوشته حاضر توضیحی است کوتاه بر کتابی که نویسنده گانش در کوششی یکساله به قول خودشان، اصل را بر تحریف و قلب حقایق در آثار منصور حکمت و دنیای بهترگذارده اند. غافل از اینکه اگر به تلاشی دهها ساله نیز مبادرت کنند نمی توانند روشنی و شفافیت تئوریهای نادر را در پرده محاق قرار دهند. نسخه ای از نوشته حاضر را نیز برای مسئولین سایت اندیشه و پیکار خواهم فرستاد که در صورت عدم چاپ در سایت مزبور فقط در سایتهای نزدیک به حزب قابل رویت میباشند.

در ارتباط با حقوق و آزادیهای فردی و مدنی (دنیای بهتر) آزادی کامل و بی قید و شرط انتقاد و نقد. آزادی انتقاد به کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی و اخلاقی و ایدئولوژیکی جامعه.
لغو هر نوع ارجاع در قوانین به اصطلاح مقدسات ملی و میهنی و مذهبی و غیره
بعنوان عامل محدود کننده آزادی نقد و اظهار نظر مردم. ممنوعیت هر نوع تحریکات و تهدیدات مذهبی و ملی و غیره علیه بیان آزادانه نظرات افراد.

جمال زمانی
22.12.2005